

فلج شود و آنها جلوی کار را بگیرد، لذا یک مقدار از اراده سیاسی میخواست که این اراده سیاسی در هویدا وجود داشت و بعلمت این بود که هویدا تیپ کارمندان را کلاسیک ایرانی نبود، حتی میتوانم بگویم کارمندان کلاسیک هر جای دنیا، او یک آدمی بود که یک پستی را قبول کرده بود با یک طرز فکر جدید و با یک برخورد سیاسی که در آن موقع در ایران خیلی کم چنین چیزی سابقه داشت که یک کسی بیاید در دولت و یک وزارتخانه را در دست بگیرد و این وزارتخانه را، نه بصورت یک تشکیلاتی که چرخاننده اش مدت ها کار میکرده و او هم با ایده ها و برنامه ها میاید و با ایده های جدید میاید، بلکه او آمده بود که این ماشین را بکلی عوض بکند و یک برخورد دیگری بجای آن بگذارد و لذا با این دید سیاسی آمده بود برای کار و با این دید جدید طبعاً یک تغییر اساسی را که دولت تصمیم گرفته بود در واقع خط اصلی اصلاحات کشوری و مملکتی بود او میدید و با آن دید عمل میکرد.

سؤال: بعد که میرعباس هویدا نخست وزیر شد اگر اشتباه نکنم در همان زمان مثل اینکه مسئولیت بودجه در سال زمان برنامه با سمت معاونت نخست وزیر در امور بودجه ریزی یکی شد، بنابراین در آن موقع دیگر شما تماسی با وزارت دارائی راجع با امور بودجه نداشتید؟

دکتر مجیدی: بله روی این مطلب خواهم آمد، اما قبل از این مطلب یک چیزی را چون سؤال کردید راجع به خاطرات آن زمان یک چیزی است که در آن زمان برای من خیلی تعجب آور بود و بعداً این مسئله که اول با آن برخورد کردم بعداً "بخصوص سالهای اخیر حکومت هویدا هم خیلی در سطح وسیعتری دیده شد و من با آن برخورد کردم هویدا یک آدمی بود که خیلی نرمش داشت در قبول فکر جدید و در قبول همکاری جدید و در کنار کردن با آدمهایی که قبلاً "نمیشناخت و اعتقاد داشت به اینکه همه چیز را میشود خیلی زود تغییر داد و اصلاح کرد و بهتر کرد و این خیلی خوب بود برای ایشان که ایشان را آماده میکرد که یک تغییرات لازم را بپذیرد ولی یک عیب داشت و آن این بود که بعداً یک مدتی یک سر خوردگیها پییدا میکرد و کم حوصله میشد و خیلی زود از یک آدمی که فکر میکرد آدم خوبی است سرخورده میشد برای اینکه میدید که آن "کاپاسیته" که از او انتظار داشته دارا نبوده است، در جریان آنسالی که در وزارت دارائی بود در ماههای آخر وزارتش خیلی دچار کلافگی شده بود زیرا میدید که با آن طرز فکری که او دارد و با آن سرعتی که در تغییر میخواهد، آن آدمهایی که دورش هستند جو بگویند و خیلی ناراحت شده بود بطوریکه در یکی دو جلسه اصلاً "حالش بهم خورد و او آوردند و قرص برایش آوردند که حالت کریزش رفع بشود. مثلاً" مدیرکل بودجه وزارت دارائی برایش غیر قابل تحمل شده بود برای اینکه در هر چیزی آن قلت می گذاشت و مخالفت میکرد، در مورد اینکه بودجه در سال برنامه تنظیم بشود از دست مدیرکل خزانه کلافه شده بود، برای اینکه مدیرکل خزانه وزارت دارائی در آن روز نمیتوانست درست "ریپرت" بدهد، یعنی از وقتی از او سؤال میکرد که وضع خزانه چطور است و "کش فلو"ی خزانه چطور است و او

طبق سیستم قدیم وزارت دارائی چهار تا رقم میگذاشت برای نشان دادن "کش فلو" که این طرزکار برای هویدائی که معتقد به "آدمینستراسیون" مدرن بود این کافی نبود و یک سئوالاتی هم ما در سال زمان برنامه مطرح میکردیم که یک خورده سئوالاتی جدی تری بود و میخواستیم کش فلو دولت را درست بکنیم، میخواستیم وضع بستن حسابهای سال قبل را بدانیم و بدانیم چقدر از سال قبل به اینطرف "کری اوور" شده و چقدر وصول شده و وصول در آمد دولت را تحت "چپترهای" مختلف سئوال میکردیم که تنوع سئوالاتی ما و پیچیدگی سئوالاتی ما برای هویدا قابل درک بود، چون هویدا این مسائل را میفهمید ولی برای مسئولین وزارت دارائی خیلی دردسر تولید میکرد چون آنها نمیتوانستند مطابق این سئوالاتی که ما میکردیم و این جزئیات که ما میخواستیم و نظمی که ما میخواستیم، رقم تهیه کنند، یعنی دستگاه کشش نداشت و این نداشتن کشش دستگاه، هویدا را خیلی ناراحت کرده بود بطوریکه خوب خاطر مهمست در اوائل دیماه ۱۳۴۳ یعنی مرحوم منصور در اسفند ۴۲ دولت را تشکیل داد و اولین بودجه اصلاحی را من در ۴۳ تهیه کردم و از دیماه ۴۳ تا ششم بهمن ۴۳ با زهم هویدا وزیر دارائی بود و بعد نخست وزیر شد. بهر صورت در دیماه ۴۳ من در یک جلسه شورای اقتصاد شرکت داشتم، در آن موقع جلسات آن در کاخ مرمر تشکیل میشد در حضور علیحضرت و من آن موقع هنوز معاون سال زمان برنامه بودم و مسئول بودجه ولی در اغلب جلسات شورای اقتصاد دبعلت اینکه بودجه مربوط به مسائل اقتصاد زیاد مطرح میشد لذا من خیلی در جلسات شورای اقتصاد شرکت میکردم، جلسه شورای اقتصاد در شرف تشکیل بود و ما در اطاق انتظار بودیم، حسنعلی منصور که خداوند بیا مرزوش رفت و شرفیاب شد حضور علیحضرت، قبل از جلسه، طبق معمول، خاطر شما هست که نخست وزیر و دتر میرفت و بعضی میرساند که دستور جلسه چه هست و چه اشخاصی هستند و روی چه موضوعاتی صحبت خواهد شد، ما هم در اطاق انتظار نشسته بودیم و هویدا هم وزیر دارائی بود، هویدا مرا کشید کنار و گفت مجید: من دیگر قادر نیستم ادامه بدهم و کار کردن با یک رفیق خیلی مشکل است بخصوص که این رفیق رئیس آدم هم بخواد بشود، من خیلی با علی چیز هستم ولی با هم بالاخره خیلی چیزها در ریم و روی بعضی مسائل تفاهم نداریم و من کلافه شده‌ام و بخصوص این دستگاه وزارت دارائی هم خیلی احتیاج به کار زیاد دارد و من بنیه آن را ندارم و حوصله آن را ندارم و من میروم از وزارت دارائی، حالا در دیماه ۱۳۴۳ است، شاید هم اگر اشتباه نکنم آخرین جلسه شورای اقتصاد بود که حسنعلی منصور در آن شرکت کرد و بعد ترور شد. هویدا گفت که من با علی صحبت کردم، و منظورش حسنعلی منصور بود، و چون علی هم خیلی شمارا دوست دارد و شما اعتماد دارد من میروم و شما میآئید و وزیر دارائی میشوید. من به هویدا گفتم که آقای هویدا من تازه یک کاری را شروع کرده‌ام در سال زمان برنامه راجع به کار بودجه و من هم خیلی برایم زود است که بخوام یک چنین مسئولیتی را داشته باشم یا مسئولیتی را بتوانم قبول بکنم و شما هم این مطالبی که میفرمائید البته ناراحت هستید و خسته شده‌اید ولی انشاء الله زود قوت قلب پیدا میکنید. یعنی میخواستیم بگویم که در این حالت بود که هم با رسنگین بود و هم اینکه میدید که افکارش را کاملاً نمیتواند باجاء بگذارد و در بعضی از مواردش اید اختلاف نظر با مرحوم منصور داشت. صحبت از این بود که میگفت میخواستیم بروم تا اینکه واقعه ترور منصور پیش آمد و بعد هم درش بهمن هویدا مسئول تشکیل کابینه

شد. این ماههای آخر حکومت هویدا هم درست من همان بی حوصلگی و کلافگی را که در آن روز در هویدا دیدم، دو مرتبه دیدم که واقعا "خسته شده بود و این تنه دولت و تشکیلات دولت دیگر نمی توانست آن کشش لازم را داشته باشد و هویدا هم آنجائی رسیده بود که دیگر سرش به سنگ خورده بود برای اینکه بتواند افکار و نقشه های خودش را عملی بکند. در اینجا از من سؤال کردید و من شاید ظفره رفتم، سؤال کردید که بعد از اینکه هویدا نخست وزیر شد وضع چطور شد؟ (پایان نوار ۳ الف)

شروع نوار ۳ ب

هویدا که نخست وزیر شد برای چند ماهی وزارت دارائی کفیلش دکتر فرهنگ شد که قبلا "معاون کل وزارت دارائی بود و با صورت قائم مقام وزیر دارائی که حالا درست عنوان ایشان یاد نمیست ولی بهر صورت مسئولیت وزارت دارائی را فرهنگ مهندست تا او آخر ماه اردیبهشت سال بعد یعنی در حدود چهار ماه، دکتر فرهنگ مهندس وزارت دارائی بود. در این مدت فرهنگ مهربلالت اینک آدم ضعیف تری بود نسبت به هویدا و طبیعا "آن" بک آپ" و "ساپورت" سیاسی راهم نداشت که هویدا داشت و خودش هم اصولا "آدم نرم تری بود، لذا طبیعا" بیشتر تحت شعاع مسئولین وزارت دارائی قرار می گرفت، بخصوص که "کاریر" خود فرهنگ مهندس از وزارت دارائی شروع میشد لذا یک مقداری فرهنگ مهندس شروع کرد طرف مسئولین وزارت دارائی را گرفتن. البته با من رابطه اش همیشه خیلی دوستانه بود و خیلی هم با من با صداقت رفتار می کرد ولی خسوب در مقابل آنها تحت فشار بود و طبیعا "یک مقداری طرف آنها را می گرفت برای اینکه میبایستی دستگاها را اداره بکند و "لویالتی" آنها را داشته باشد که در آن دوره چند بار ما برخورد پیدا کردیم با مسئولین وزارت دارائی و نه با خود فرهنگ مهندس و دخالت هویدا مسئله را حل کرد و خیلی بعد از دخالت هویدا وضع عوض شد، منتهی شانس من این بود که ما اولاً بودجه اصلاحی سال ۴۳ را که اولین اقدام ما بود تهیه کرده بودیم و بتصویب رسانده بودیم و عمل شده بود و بعداً "موقعی که هویدا نخست وزیر شد من اولین بودجه برنامه را برای سال ۴۴ تهیه کردم، بطوریکه هویدا وقتی که نخست وزیر شد همه صحبت از این می کردند که دو ماه بیشتر سرکار نیست ولی بردن بودجه به مجلس یک ماه و چند روز قبل از پایان سال سابقه نداشت در ایران و همیشه بودجه را بعد از نوروز بتصویب میرساندند و یا اگر هم خیلی همست می کردند همان چند روز قبل از عید یک چند صفحه ای را می بردند و بتصویب مجلس میرساندند و بصورت بودجه ابلاغ می کردند و بعداً "در طی سال در کمیسیونهای بودجه، بودجه های تفصیلی بتصویب میرسید. اما حالا یک دفعه تهیه کردن بودجه تفصیلی وزارتخانه ها و موسسات دولتی هم بودجه جاری وهم بودجه عمرانی آنها، هم موسسات بازرگانی و انتفاعی دولت، هم موسسات عام المنفعه، اینها را یک مرتبه بصورت یک مجموعه کامل بردن به مجلس با شکل جدید و بصورت برنامه و توضیحات کافی دادن و مخصوصاً "با آن برخوردی که هویدا کرد در آخرین دفاع از بودجه و کوبیدن مخالفین، خیلی پایه حکومتش را قوی کرد. یعنی میخواهم بگویم آن شبی که هویدا نطق دفاعی بودجه اش را کرد و مجلس تمام شد و تنفس دادند و هویدا نزدیکیهای نصف شب از تریبون آمد پائین و رفت به منزلش، فردا که برگشت یک هویدای دیگری بود، یعنی فردای آنروز تمام "آتیتود" مجلس نسبت به هویدا عوض شد چون هم خیلی خوب صحبت کرد و از طرف دیگر هویدا را بعنوان ناطق، اولین

با ربود که میشناختند و هویدا را بعنوان یک آدم محکم که حرفش را بدون رودربایستی میزند و مخالفتش را خیلی روشن میکند و صریح، اولین بار بود که میشناختند و جا زدند مخالفین او و آن کسانی که فکر میکردند میتوانند سوسه در کارش بیایند. از نظر ما هم خیلی موثر واقع شد چون این تصمیم دولت و این تغییر شکل برنامه ریزی در واقع مسجل شد. دولت یعنی نخست وزیر مملکت آمد تا ئید کرد و حمایت کرد و قول هم داد که سال بعد تمام این نواقص و چیزهایی که ذکر کردیم، سعی کنیم برطرف بشود و یک بودجه بهتری تنظیم بکنیم. چون اولین سال بودجه برنامه بود شاید یک نقائصی داشت که سال بعد میتوانست برطرف بشود. در آنجا ما هم با یک قدرت بیشتری سال ۴۴ را شروع کردیم و طبعاً "مخالفت‌های وزارت دارائی خیلی کمتر روی ما اثر میگذاشت، تا اینکه در خرداد ماه اگر اشتباه نکنم جمشید آموزگار رشد و وزیر دارائی، من اتفاقاً یک دوره دو ماهه بود که قرار بود بیآیم و یک مقداری با سیستم بودجه آمریکا آشنا بشوم، برنامه برای من تنظیم کرده بودند که در ژوئن ۶۵ بیآیم به آمریکا و یک ماهه با "بیورو آو د باجست" در واشنگتن کار بکنم و با سیستم آنها آشنا بشوم و یک ماهه هم در ایالات آمریکا یعنی در سه نقطه آمریکا برای من برنامه تنظیم کردند که با اصطلاحها شکل کار بودجه‌های استانی و بودجه‌های یکی از دستگاه‌های بازرگانی فدرال هم آشنا بشی پیدا بکنم که قرار شد من بروم با آمریکا که تقریباً "چهار روز قبل از اینکه من حرکت بکنم جمشید آموزگار وزیر دارائی شد و من رفتم هم با و تبریک بگویم و هم خدا حافظی کنم که بروم واشنگتن، وقتی رفتم به دیدن جمشید آموزگار، آموزگار گفت که من جای تونشستم چون میدانم که این پست را برای شما هویدا در نظر گرفته بود و من آمده‌ام و باین جهت بیآئید، حالا که من آمدم اینجا، که خوب این حرفش خیلی "ژانتی" بود و خیلی دوستانه ولی این قسمت دوشم ——— را در درس‌رونا را حتی گذاشت و گفت که شما سا زمان برنامه را اول کنید و بیآئید اینجا و منم که اینجا همیشه نیمه‌انیم یک مدتی بیآئید بعنوان معاون وزارت دارائی بودجه راهم همین جا درست کنید که جای آنست و وزارت دارائی جای بودجه هست نه سا زمان برنامه و با هم خیلی همکاری میکنیم و دوست هستیم و از این حرفها که این قسمت از حرفها ——— را یک خورده ناراحت کرد که پس این پیشنهاد در ظاهرش خیلی دوستانه است ولی در باطن نشان میدهد که آموزگار با فکر انتقال بودجه موافق نیست و من گفتم نه برای اینکه من حالا دارم بروم به آمریکا و برنامه درست شده است که من نمیتوانم عوض کنم و ثانیاً "اینکه مسئله سا زمان برنامه، خود مرحوم منصور بمن پیشنهاد کرد که بروم در نخست وزیری بودجه را درست بکنم من با ایشان گفتم که شما اگر میخواهید که بودجه تمرکز پیدا بکند جایش سا زمان برنامه است چون اگر من بیآیم به نخست وزیری سا زمان برنامه همکاری نخواهد کرد و اصلاً "فکر تمرکز بودجه عملی نخواهد شد و لذا روی این استدلال بود والا من از خدا میخواهم با شما همکاری داشته باشم و احترام برای شما دارم و دوست هستی ——— و خانوادگی با هم مربوط هستیم و هیچ دلیلی ندارم که من بگویم نه، ولی بعلمت اینکه اگر من بیآیم اینجا دیگر آن همکاری را از سا زمان برنامه نخواهم داشت و سا زمان برنامه هم بایستی همکاری داشته باشد چون علاوه بر اینکه بودجه عمرانی را درست میکند تمام

کا در الان آنجا دارند تربیت میشوند و آماده میشوند. من آمدم به واشنگتن، اصلاً در واشنگتن منزل جهانگیرآموزگار رفتم و هتل نرفتم و مرا جها نگیر صاف برد منزلش و منزل جهانگیر در واشنگتن بودم. یکی از روزهایی که صبح با هم میآمدیم بشهر، ایشان دنبالش آمدند و منم دنبالش آمدند، جها نگیر بمن گفت مجید من اگر جای شما باشم به تهران برنمیگردم، گفتم چطور چرا برنمیگشتید؟ گفت برای اینکه جمشید یک نطقی کرده که چند روز پیش روزنامه برای من از تهران رسیده، و گفته است که این بودجه ای که اینها درست کرده اند تمامش سر تا پا غلط است، در آمد سازمان چای را عوضی نوشته اند، درآمدهای دولتی را زیادی نوشته اند و چندتا مثال هم آورده و اگر برگردی تمام کاسه و کوزه سرتوشکسته میشود. من البته خندیدم و در ته دل ناراحت شدم و آن نگرانی که در آن لحظه در وزارت دارائی در من ایجاد شده بود "کانفرم" شد و تا عید شد که جمشیدآموزگار مثل اینکه کمر قتل مرابسته که البته برگشتم بعد از دو ماه به تهران که "سمپتوم" های ایمن مسئله ظاهر شده بود و یک نوع "فریکسیون" و اصطکاک بین سازمان برنامه و وزارت دارائی بوجود آمد که البته هویدا در این موقع نخست وزیر بود و خیلی حمایت کرد در مجلس و سنا و قوام صدری که معاون آموزگار بود شدیداً فعالیت میکرد علیه اینکه برگردد بودجه به وزارت دارائی و خیلی هم اقداماتش موثر بود. چون صبح تا شب بعنوان معاون پارلمانی وزارت دارائی با سنا تورها و با نمایندگان مجلس حضور و نشر داشت و طبعاً خیلی "فیور" هایی هم شاید بنا میگرد. و در نتیجه زمینه خیلی آماده بود برای اینکه وضع برگردد بصورت اولیه ولی خوب حمایت هویدا موجب شده که اینکار نشود، حتی تا آنجائی که جلویش را گرفت، یعنی جلوی قانونی که برگشت اینکار را پیش بینی میکرد گرفت. سجاد صدی خصوصی مرا کشید کنار و گفت برا در اگر بخواهید که اینکار انجام بشود تنها راهش اینست که نخست وزیر بیاید و شما را بصورت معاون نخست وزیر معرفی بکنند که جلوی اینکار گرفته بشود چون حرف وزارت دارائی درست است که میگوید کسی که بودجه را تنظیم کرده در مقابل مجلس باید از بودجه دفاع بکند و مجیدی که معاون سازمان برنامه است و سازمان برنامه هم که پست وزارت نیست و لذا حق ندارد که بیاید به جلسه علنی، پس باید بودجه برگردد به وزارت دارائی که وزیر یا معاون وزارت دارائی بتوانند اینکار را انجام بدهند و این هیچ راه حلی ندارد جز آنکه آقای هویدا بیاید و شما را بعنوان معاون نخست وزیر معرفی بکنند که شما بتوانید بیاید در جلسه علنی مجلس. منم این پیغام دکتر سجاد صدی را به هویدا رساندم و دو روز بعد هویدا سوار ماشین شد و مرا هم بغل دست نشانند و آمدم به مجلس سنا و در جلسه کمیسیون دارائی سنا شرکت کرد و گفت که بعرض رسانده ایم و دولت هم تصمیم گرفته است که این لایحه را که معطل مانده که نظر دولت روی آن داده بشود باین ترتیب اصلاح بشود که رئیس دفتر بودجه سمت معاون نخست وزیر را خواهد داشت و جوابگوی مجلس از طرف نخست وزیر خواهد بود و مسئولیت اصلی با نخست وزیر است و باین ترتیب لایحه بودجه اصلاح شده که مسئولیت بودجه با نخست وزیر است و رئیس دفتر بودجه سمت معاون نخست وزیر را خواهد داشت برای دفاع از بودجه. باین ترتیب مسئله حل شد و بنده در نهم شهریور ۱۳۴۵ بسمت معاون نخست وزیر و رئیس دفتر مرکزی بودجه حضور اعلیحضرت معرفی شدم.

سؤال: شما در اینجا اشاره کردید به علائم خستگی و احیاناً "عصانیت در امیر عباس هویدا در آخرین ماههای وزارت دارائی ایشان، آیا بعد از آنکه نخست وزیر شد که شما احیاناً فرصت دیدنش را داشتید این خستگی هنوز وجود داشت و یا اینکه بعد با این تغییر، هویدا تعادل بیشتری پیدا کرد و راحت تر توانست کارش را بکند؟

دکتر مجیدی: خوب هویدا در یک شرایط "دراماتیکی" نخست وزیر شد، نزدیکترین دوستش و رفیق راهش کشته شده بود، با توجه با اینکه خودش هیچ انتظاری نداشت که چینی ستمی با او داده شود، این مسئولیت با او داده شده بود و خودش را در مقابل اعلیحضرت مسئول میدانست و یک مسئولیت سنگینی بعهده اش گذاشته شده بود و یک کار خیلی پر "چلنجی" و واقعاً "یک کاری که هم جنبه های جالب و هم خطرات و مسئولیتهای داشت، بر عهده هویدا بود و با این ترتیب هویدا خودش را در یک نقش جدید و قالب جدیدی احساس کرد و بنظر من خوب توانست خودش را در سمت جدید برقرار بکند و تثبیت بکند، یک دفعه یک آدم جدیدی شد با یک روحیه جدیدی و موفقیت هم داشت، هویدا در سالهای اول نخست وزیری خیلی موفقیت داشت، چون با یک روحیه و طرز فکر جدیدی شروع بکار کرد و در واقع یک نوع "منزمنت" جدیدی در دولت آورد. طرز اداره هیئت وزیران کاملاً تغییر شکل پیدا کرد، آن "لویالتی" که حسنعلی منصور نسبت به دوستانش که در دولت جمع کرده بود داشت، هویدا با آن صورت حس نمیکرد لذا نقش آنها یک خورده آرا متر شد، مثلاً هادی هدایتی در زمان منصور و اوائل حکومت هویدا خیلی چیز می کرد شلتاق میکرد و شانتاژ میکرد و تهدید میکرد که من بعنوان وزیر آموزش و پرورش و رئیس معلمین چنین و چنان میکنم و معلمین را میریزم در خیابان و از این طور چیزها.

سؤال: ارث درخشش را شاید برده بود؟

دکتر مجیدی: یک مقدار ریش شاید در همان مایه فکر می کرد، یا مثلاً نهانندی، نهانندی اولش بعنوان اینکه هویدا یک نخست وزیر ضعیفی است خیلی سعی کرد که در هیئت وزیران با بعضی کارها مخالفت بکند، خارج از دولت خیلی شاید "انتریک" می کرد علیه هویدا، هویدا او را آرام کرد و از دولت کنار گذاشت، بین بعضی از وزراء اختلافاتی بود که آنها را خیلی آرامتر کرد و روی هم رفته توانست یک دست بکند هیئت وزیران را و اختلافات را کمتر بکند و طبعاً "یکنوع" لیدرشیپ موثرتری را بکار ببرد. من در آنجا گفتم که آموزگار یک قدری کارشکنی و دشمنی با ما کرد ولی اینجا این حسنش را هم باید بگویم که بین اشخاصی که خیلی "دیسپلینه" بودند جمشید آموزگار بود، در صورتیکه طبیعتاً "می بایستی" او دولت را تشکیل میداد چون ارشدیت داشت ولی خیلی با انضباط ریاست هویدا را قبول کرد و خیلی هم سالهای اول با صمیمیت با او کار کرد.

سؤال: بنظر شما در مجموع، نتایجی که در سالهای اول دولت هویدا در ایران پیدا شد اگر اینها را بخواهیم خیلی خلاصه بکنیم و قسمتهای اساسی آنها را بگیریم، چه تغییری در زندگی سیاسی از یک طرف و در زندگی مخصوصاً "اداری، در مملکت ایجاد شد که اینها را

میتوانیم بعنوان پایه‌های کارهای بعدی در نظر بگیریم. مثلاً "بعنوان مثال یکی بودجه بود که برای اولین بار بصورت علمی بیرون آمد و ادغام کردن بودجه برنام‌ه‌و جاری مملکت و بموقع تهیه کردن و بموقع بتصویب رساندن آن، یکمقدار زیادی از آن بی‌نظمی قبلی را نه تنها از بین برد بلکه کمک بزرگی شد به اینکه دستگاه‌های دولتی بتوانند کارهایشان را بکنند و بموقع تصمیم‌گیری بنمایند؟

دکتر مجیدی: بله و این خیلی در نحوه مدیریت دستگاه‌ها اثر گذاشت چون اینها عادت نداشتند که بموقع پیش‌بینی بکنند برای سال آینده و بموقع رقم‌هایشان را آماده بکنند و خانه‌تکانی بکنند و این عادت دوم شد برای همه دستگاه‌ها که سابقاً "در دستگاه‌های دولتی ایران وجود نداشت."

سؤال: یعنی در واقع بدون این شالوده، بودجه برنام‌ه‌ای و سازتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی ممکن نبود که بتوانند از عهده آن وظایفی که برای آنها بعداً "ایجاد شد و با اصطلاح بگردن آنها انداختند برآیند. ولی خارج از این چه کار مهمی در سیستم کارهای دولتی در زمان هویدا در واقع پایه‌ها پیش گذاشته شد و دیگر اینکه از لحاظ سیاسی تاثیر دولت هویدا در سال‌های اول، چون سال‌های بعدش را بعد میرسیم، چه بود. مثلاً "فرض بفرمائید یکی از کارهای هویدا استقرار قدرت نخست وزیر بر روی دولتی بوده که احیاناً "افرادش بصورت خیلی "اوموژن" انتخاب نشده بودند، آیا این از لحاظ سیاسی در آن روز چه عکس‌العملی در محافل ایجاد میکرد و یا ادا ماه این وضع بعداً "چه نتایجی ببار میآورد؟

دکتر مجیدی: اصولاً "من فکر میکنم که با روی کار آمدن حکومت منصور یک مطلب روشن شد و آن این بود که اعلیحضرت با گذشته خودش در واقع یک نوع قطع علقه و رابطه‌ای کرده زیرا در این دوره که با انقلاب ششم بهمن شروع شد، اعلیحضرت در واقع نقش خودش را بصورت یک پادشاهی که رهبری سیاسی و اداری و نظامی مملکت را دارد، میخواست ثابت بکند و در این نقش و در این راه اعلیحضرت دیگر نمیخواست که با آن تیپ‌هایی که در گذشته با آنها سروکار داشته، سروکار داشته باشد. یعنی آن آدم‌هایی که پادشاه را در حالت ضعف و مبارزه با نخست وزیران گذشته دیده بودند، یا آدم‌هایی که اعلیحضرت را در تنگناهای سیاسی و در حال شک و تردید دیده بودند، اینها را دیگر نمیخواستند به بینند، ضمناً "یک آدم‌هایی که در گذشته بعلت فضا‌ئی که حکمفرما بود بخودشان اجازه میدادند که با یک چیزهایی مخالفت بکنند و یک اظهار نظرهایی بکنند و حتی سعی کنند که نظرشان را تحمیل بکنند به اعلیحضرت، آنها را هم دیگر اعلیحضرت نمیخواستند به بینند، دلشان میخواست یک کسانی باشند که در یک روحیه جدید باشند و ممکن است به یک روایتی هم "یس من" تلقی بشوند. البته یک کسی که با یک دید "کریستیک" نگاه میکند میگوید خوب اینها "یس من" بودند، ولی نه، آنها آدم‌هایی بودند که همه در همان قالب فکری اعلیحضرت فکر میکردند و چون در آن قالب فکری اعلیحضرت فکر

میکردند، این اعتقاد برایشان پیدا شده بود که راه نجات مملکت اینست که همه پشت سر اعلیحضرت راه برویم، همه در این جهت حرکت کنیم. خوب البته گرفتاریها و نا راحتی های طی راه پیش میآید ولیکن آنها را میشد حل کرد، اگر در یک گوشه یک فساد بی بینیم آن فساد را میشد فعلاً نادیده گرفت یا ساکتش کرد و یا خفاش کرد تا اینکه به هدف اصلی لطمه نخورد. این عده در واقع وارد دولت شده بودند یعنی در واقع کسانی که از نظر سنی کم و بیش یا سن اعلیحضرت را داشتند یا یک خورده جوانتر از اعلیحضرت بودند یا از نظر دید مدرنیزاسیون ایران و دید توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران، دید آنها با اعلیحضرت یکی بود. از نظر مسائل سیاسی خارجی هم همه این اعتقاد را داشتند، یعنی همه کسانی که در دولت بودند اینطور فکر میکردند که راه نجات ما و راه رستگاری ما همکاری و بر خورداری از حمایت غرب است و لذا از نظر سیاسی هم همه یک نوع طرز فکر داشتند لذا اینها همه در یک جهت راه میرفتند. مطلب اصلی که من میدیدم این بود که بعد از حکومت منصور این یک دستی و یکنواختی در کار رهبری و هیئت حاکمه مملکت بتدریج بوجود میآید، بطور مطلق البته نمیشود این حرف را زد چون هنوز بودند کسانی که از گذشته بودند ولی رنگ اصلی این چنین بود و طبعاً "این امریک مقداری عده ای را که در این جمع نبودند یا اینکه در این خط اصلی نبودند نا راحت میکرد و اینها کسانی بودند که یا باید آنها یک پستی داد یا به طریقی راضی شان کرد یا اینکه آنها ریزه خوانی میکردند. این یک مطلب اصلی است که راجع به آن دوره میتوانم بگویم و اما در مورد کسانی که در این گروه بودند و یا در این گروه بحساب میآمدند این روحیه بوجود آمده بود که هر کسی که قصد خدمت به مملکت را دارد و این کارها را چوب کلی را قبول داشته باشد یا بدبا و شانس دا دو همه کم و بیش بجزیک استثنای، همه در این جهت بودند که هم دیگر را کمک بکنند. مثلاً "من اگر میآمدم و در فرانسه آقائی را میدیدم که بدر دایران میخورد، تمام کوشش را میکردم که راهش کنم که برگردد و شما هم اگر یک کسی را میدیدید همین کار را میکردید. در داخل همه سعی میکردیم که هم دیگر را تقویت بکنیم و همه بهم "کوراژ" بدهیم و کمک بدهیم که بتوانیم با رکلی را با هم بکشیم. بنظر من این حس همبستگی و همکاری و از هم دانستن هم دیگر بود که یک مقصدار علقه شدیدی بین همه کسانی که مسئولیت داشتند، در سطوح مختلف بوجود آورده بود و یک جهتی میداد بکار مجموعه دولت. خوب اینها چیزهایی است که در عمل دیده نمیشد و به چشم هم دیده نمیشد ولی یک چیزهایی بود که خیلی مهم بود. ظاهر نبود ولی وجود داشت، یعنی همه با هم، بدون اینکه بهم رفیق بگویند و "کا ما را د" و با اصطلاح امروز برادر بگویند هم دیگر را در همین حدود حس میکردند و فکر میکردند و اینهم خصوصیت دوم طرز کار ما بود.

سؤال: در واقع در آن فاز اگر خلاصه بکنیم این حرفها را، اینست که هویدا موفق شد که یک همخوانی و یک همگنی بین از یک طرف نیات اعلیحضرت در جهت سازندگی سریع و مدرنیزه کردن ایران و کار سیاسی و اداری مملکت ایجاد بکند یعنی این پیام را هویدا توانست از این طرف و از آن طرف بهم برساند؟

دکتر مجیدی: "کا ملا" صحیح است. خوب این هویدائی بود که از اول حکومتش روی این امر

تکیه کرد که رابطه اعضاء دولت و رابطه مسئولین درجه اول وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی با خارجیان روی یک پایه قرار بگیرد که هیچ احساس حقارتی نشود و بعلمت اینکه دیپلمات بود و در کار سیاسی کار کرده بود، بعلمت اینکه زمان جنگ ایران را دیده بود و همیشه روی آن تکیه می‌کرد که من روزهای سرکشستی را دیدم یک اصرار فوق العاده‌ای داشت که مادر مقابل خارجیان هیچ چیزی از آنها کسرنداریم بلکه از بعضی جهات شایسته‌تری داشته باشیم و لذا نبایستی خودمان را به هیچ طریق حقیرتر از آنها بدانیم و بایستی حفظ شئون ایرانیها چه در سطح وزیر و اعضاء دولت و چه در سطوح دیگر و چه در مسئولیت‌هایی که سازمان‌های دولتی دارند و چه در وزارتخانه‌ها حفظ بشود و اینهم یکی از مطالبی بود که در هیئت دولت پافشاری می‌کرد که یک نظم‌هایی را هم بوجود آورد که روابط ما با خارجیان چطور باشد و در چه چیزهایی شرکت نکنیم و به آنها روضیاد نشان ندهیم، و در وزارتخانه‌ها زیاده‌راهشان ندهیم یعنی یکنوعی رابطه دولت و مسئولین دولتی را با خارجیان "رگلمانته" کرد و منظم کرد و روی پایه صحیحی آورد. اینهم از خصوصیات آن دوره بود و جالب بود برای همه و مسئله دیگر مسئله تماس با مردم و روابط عمومی بود که میبایستی خودش دستگاہ‌های دولتی داشته باشند، خیلی روی این مسائل تکیه داشت و تقریباً "اولین نخست‌وزیری بود که با مردم یک رابطه خیلی نزدیکی چه از طریق رادیو-تلویزیون و "مس‌مدیا" و چه در برخورد های شخصی خودش با مردم بوجود آورد. قبل از او هم نخست‌وزیرانی بودند که خیلی با بعضی از محافل نزدیکی داشتند مثل مثلاً "دکتر امینی، دکتر امینی در طول نخست‌وزیریش با بازاریها و روحانیون و با اجتماعات مردم تماس داشت و میرفت و میآمد ولی نوع تماس فرق داشت. نوع تماسی که هویدا داشت طوری بود که خیلی آسان میتوانست برود بیک کودکستان و با بچه‌ها صحبت کند، میتوانست برود به یک مدرسه ابتدائی و با معلم و شاگرد صحبت کند و میتوانست برود در دانشگاه و میتوانست برود در داخل با زار و در شهرستانها و در اجتماعات عمومی، در نتیجه یکنوع زبان مشترکی پیدا کرده بود و تماس نزدیکی داشت که اینهم با یکی از چیزهای جدیدی بود که به "پپولاریته" و محبوبیت هویدا من حیث نخست‌وزیر کمک کرد، اینهم با یکی از چیزهای جدیدی بود و طرز برخورد خاصی بود که هویدا داشت که هم دوستانش را نگه میداشت و هم مردم را و هم با خارجیان روابط خوب داشت. بعلمت سالها کار در خارج، در دستگاہ‌های بیسن المللی و در کار سیاسی، هویدا یک آدمی بود که خیلی "ریسپتابلیتی" پیدا کرده بود در کا رنخست‌وزیری و این در سالهای اول کاملاً "بچشم میخورد یعنی همه را خیلی تحت تاثیر میگذاشت. یکی از کارهایی که هویدا می‌کرد که در زمینه روابط عمومی خیلی مهم است چه برای کسانی که در دولت بودند یا در مجلس بودند حتی گاهی وقتها کارهای پائین‌تر و مسئولین درجه ۳ و ۴ وزارتخانه‌ها و آن این بود که اگر میفهمید که یکنفر یک گرفتاری دارد بدادش میرسید، اگر یک کسی یک عروسی داشت، جشن تولدی داشت، یک دسته گلی میفرستاد و یک جعبه شیرینی میفرستاد و یکنفر را از نخست‌وزیری از طرف خودش میفرستاد و رابطه خودش را با مردم خیلی حفظ می‌کرد. مثلاً اگر میدید که کسی ناخوشی دارد و مثلاً "سرطانی گرفته که در ایران نمیشود معالجه کرد و وسائل فرستادن او را بخارج

فراهم می‌کرد. اگر یک نماینده مجلس می‌آمدند و عمل می‌کرد تلفن می‌کرد و در بیمارستان احوالش را می‌پرسید و اینطور کارها و اقداماتی که خیلی جنبه انسانیست دارد در هوییدا وجود داشت که ایرانیها عادت نداشتند باینکار و بعنوان یک نخست وزیر خیلی خودش را محبوب کرد با اینطور تماسهای فردی که میگرفت.

سؤال: این تضادی که اول شرح دادید که احیانا "هویدا در وزارت دارائی و با دستگاه وزارت دارائی داشت، بعلمت اینکه هویدا یک مرد مدرن بود و "کانسپت"های سیاسی مدرن داشت و وزارت دارائی هم لزوماً در ایران یک دستگاه سنتی بود و آنهاهی که در آنجا بودند طبق یک روال سنتی آنجا بزرگ شده بودند، معلوم بود که در اول "کلش" بوجود می‌آمد، بعد که هویدا نخست وزیر شد مسلماً "خاطره گرفتاریهایی که در وزارت دارائی داشته از یکطرف و از طرف دیگر با ملاحظه سنتهای اداری مرسوم و موجود، در چنین وضع رفتاری که هویدا بعنوان یک نفر نخست وزیر در قبال این وضع موجود در سیستم اداری مملکت داشت یا اقداماتی که در این زمینه می‌کرد کدماش را فکر میکنید که آنقدر اهمیت داشت که انسان بتواند بعنوان یک قدم بزرگ در زندگی سیاسی آنروز بدانند؟

دکتر مجیدی: هویدا بعلمت اینکه کار مدیریت مدرن را میدانست و در سازمانهای بیمن المللی کار کرده بود و دیده بود که مدیریت مدرن چطور است و چون در شرکت نفت مدتی کار کرده بود و شرکت نفت هم یک نوع مدیریت نیمچه خارجی داشت، که اگر افرادش ایرانی بودند ولی سیستمها، سیستم‌فرنگی بود و بعداً "هم‌که برای بهتر کردن و مدرنیزه کردن آن با زهم از کارشناسان خارجی استفاده کرده بود و برای تجدید تشکیلات آن، لذا او یک آدمی بود که با "کانسپت"های جدید مدیریت و نحوه سازمان دهی تشکیلات دولتی و بازرگانی و عمومی و غیره آشنائی داشت. لذا این تجربیاتش و این آشنائیش خیلی اثر می‌گذاشت روی نحوه اداره کردن دستگاه دولت و مدرنیزه کردن و بهتر کردن آن و طبیعاً هویدا برای خیلی از راه‌حل‌ها متوسل به همین روشها میشد. باین جهت بود که بسه سازمان‌های و استخدای کشور خیلی اهمیت میداد و خیلی تصمیمات و اقدامات این سازمان را پشتیبانی میکرد و کمک میکرد و در دوره هویدا بود که قانون استخدایم کشوری بتصویب رسید و بطور موقت بمورد اجراء گذاشته شد و منوچهر گودرزی که آن موقع ایمن مسئولیت را داشت خیلی مواجه با مشکلات زیاد بود و در تمام موارد هویدا از او حمایت میکرد و سازمان‌های و استخدای کشور را پشتیبانی میکرد. طبیعاً در این دید هویدا تا حدی مسئولین دولتی، چه وزرائی را که مسئولیت سازمانهای انتفاعی و بازرگانی داشتند و چه خود مسئولین مستقیم این سازمانها را و او را می‌کرد که آنها هم بدنیا ل روشهای مدرن بروند و این طرز فکر را در واقع ترویج می‌کرد که اینها اثر می‌گذاشت بنظر من نحوه مدیریت این سازمانهای دولتی بهتر شد و نوشد بخاطر این دیدی که هویدا داشت که از هر حیث هم از طرف اعلیحضرت تقویت میشد، یعنی هویدا که با این قدرت عمل میکرد مطمئن بود از پشتیبانی که از اعلیحضرت میگرفت. البته در بعضی جاها هم کارش خیلی اثر نداشت و آنجاها بی بود و در سازمانهای بود که با وجود اینکه هویدا حداقل

هم‌آهنگی و نظم را در رابطه وزارتخانه‌ها و هیئت دولت با سازمانهای مستقل دولتی بوجود آورده بود، ولی باز هم حرف هویدا در رو نداشت و بعضی از این موسسات هرز میرفتند، البته او خیلی زجر میکشید از این مسائل ولی زورش نمیرسید. یکی از آن دستگاههایی که هرز میرفت سازمان ذوب آهن بود بعنوان مثال، که هرکاری که آدم میکرد نمیشد آنها را براه راست هدایتشان کرد. شاید هم آنها حق داشتند، من میدانم، ولی میدانم که هویدایی نهایت ناراضی بود و زورش هم نمیرسید که کاری بکند. یا مثلاً "در بعضی از موارد راجع به خود شرکت نفت هویدا یک ایرادهایی داشت، بعلت آشنائی که هویدا با این دستگاهها داشت، ولی خوب مثلاً" شرکت‌هایی که بعداً "بوجود آمدند مثل شرکت ملی پتروشیمی کارهایی میکردند که هویدا با آن موافق نبود ولی زورش هم نمیرسید که مسئولین آنرا تغییر بدهد لذا یک جنبه‌هایی هم از کارها بود که روی آنها نمیتوانست اثر بگذارد. یا مثلاً" در سکتور ارتش آنچه که وزارت جنگ بود سازمانهای ارتشی بود اصلاً" هویدا نمیتوانست رویش اثر داشته باشد. آنجا‌ها یک ایراداتی میدید که نمیتوانست کاری بکند.

سؤال: اگر از اول شروع کار هویدا بعنوان نخست وزیر همینطور نظر بکنیم تا آخر فکر میکنم یک جایی بود که آنجا را آدم میتواند در تصورش فکر کند که آن اوج موفقیت هویدا در نخست وزیری بود بعد هر چه با آخر کارش نزدیک بشویم میدا نیم که یک مقدار گرفتاری ایجاد شد و یک مقدار هم مسائل برای هویدا پیش آمد، قبل از آنکه به آن مسائل و گرفتاریها برسیم، شما اوج و باصطلاح "اپتی‌موم" نخست وزیری هویدا را در چه سال‌هایی میدانید تا کجا فکر میکنید که هویدا ما کزیم قدرت را در خدمتگزاری و پیشرفت امور مملکت داشت؟

دکتر مجیدی: من فکر میکنم که موفقیت هویدا همانطور که گفتم از سال ۴۴ شروع شد و بحبوحه موفقیت او سال‌های اول دهه پنجاه بود یعنی سال‌های بین ۴۸ تا ۵۵ حداکثر، من فکر میکنم که هویدا میبایستی زیاد خودش را آلوده نمیکرد برای اینکه او همیشه که در کادر سیاسی حزب ایران نوین بود، ولی او دیگر نمیبایستی دبیر کلی حزب ایران نوین راهم بعهده میگرفت و این یکی کردن نخست وزیری با دبیر کلی حزب بنظر من بزرگترین اشتباه هویدا بود، و دوم اینکه با تشکیل حزب رستاخیز من فکر میکنم که هویدا بکلی میبایستی کنار میرفت و من فکر میکنم که موفقیت هویدا در آنجا خاتمه پیدا کرد ولی بهترین سال‌های حکومت هویدا را من سال‌های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ تا ۵۳ میدانم.

سؤال: بعضی‌ها به هویدا ایراد می‌گرفتند نسبت به انتخاب همکاران نزدیکش و مخصوصاً وزراء کابینه، ایرادی که می‌گرفتند این بود که میگفتند هویدا سعی دارد که یک "مدیوکراسی" در ایران ایجاد کند و افرادی که دور و بر خودش می‌چیند افرادی باید باشند که در سطح متوسط از لحاظ امکانات کارودانش و ذکاوت باشند، برای اینکه او بتواند خوب بر آنها مسلط بشود، این چیزی بود که من خودم شنیدم، نظر شما در این

مورد چیست و فکر میکنید که چگونه این تصور و فکر در یک عده ایجاد شد؟

دکتر مجیدی: من فکر میکنم که عیب بزرگ هویدا در مدیریت یا در نخست وزیری این بود که آدم شناس نبود و علتش هم این بود که هویدا تا سن بیست سالگی را در خارج از ایران بود یعنی آنوقتی که دیدانسان فورمه میشود، یعنی دید فرد و ارتباطش با جامعه و آن خمیر مایه فرهنگی بوجود میآید، در این مدت هویدا در خارج از ایران بود بعداً "هم تعداد زیادی از سالهای عمرش را، تازه بعد از اینکه با ایران برگشت و فارسی را یاد گرفت و وارد وزارت خارجه شد، باز در پست های سیاسی بود و برای سازمان ملل کار میکرد و در واقع کار اصلی و زندگی ایرانیش چند سال بعد از سالهای ۲۱ و ۲۲ شاید در حدود ۴ یا ۵ سال که دقیقاً "نمیدانم در این مدت هویدا در ایران بود و بعد رفت بخارج و مرتبه برگشت با ایران و این موقعی بود که وارد شرکت نفت شد بعد از ما موریت در ترکیه و اختلافی که با ارفع سفیر ایران پیدا کرد که آمد به تهران و انتظار بردش به شرکت نفت و در شرکت نفت بود که بعداً "هم آمد به دولت. پس جامعه ایرانی را مثل ما، که از بچگی در جامعه ایرانی بودیم و میشناختیم، بآن ترتیب او نمیشناخت. و دوم، مسئله ای که از آن مهمتر بود این بود که آدمها را نمیشناخت. آدمهای یک آدمهایی بودند که فقط ظاهرشان و حرفی را که میزدند و دیپلمی که داشتند برای هویدا شناخته میشد و بقیه را نمیدانست. بنده مثلاً" میتوانم بگویم که هشتاد درصد مسئولین دولتی را از سابقه خانوادگی و بچگی و اینکه گذشته آنها چه بوده و کجا درس خوانده اند و در چه دستگاہی وارد شده اند میدانستم و میشناختم ولی هویدا نمیشناخت آنها را و چون آدمها را با سابقه و زمینه اجتماعی و خانوادگی و تحصیلی نمیشناخت اینست که طبعاً "گول میخورد. مثال خیلی بارز را در مورد دو نفر میگویم که هر دو هم دوست من هستند و من نباید اسم ببرم ولی من بعنوان مثال میگویم ——— او ائلی که حسنعلی منصور نخست وزیر شده بود همان روزهای اول شایدر روز یکشنبه نخست وزیر شد که غروب آنروز یا فردا بعد از ظهر آن، هیئت وزیران جلسه داشت که مرا گفتند بیآیم برای اینکه دولت راجع به بودجه بحث خواهد کرد. نشسته بودیم در هیئت وزیران و صحبت از انتصابات شد چون دولت عوض شده بود و این صحبت میشد که چه شخصی چکاره بشود هویدا گفت که برای شهرداری تهران هم ضیاءالدین شادمان را در نظر گرفته ایم. من با وجود اینکه جزء گروه اینها نبودم و یک "آت ساید" بودم و از سازمان برنامه آمده بودم، ولی چون ضیاءالدین شادمان را از دبیرستان میشناختم من گفتم که والله من شادمان را خوب میشناسم، از پس شهرداری تهران برنمیآید، هویدا جوابش بمن این بود که اتفاقاً " برای یک جایی مثل شهرداری تهران، یک آدمی که ایرانی فکر کند باید انتخاب بشود و شاید بتواند راه حل امور شهرداری تهران را پیدا بکند، که ای ——— میتوان ندیک دید خیلی جالب هم باشد از نظر اینکه این جرات را دستگاہ دارد که به یک آدمی یک کاری را بدهد ولی در عین حال هم خطرناک است برای اینکه شهرداری تهران یک جای خیلی پردر و مخصصه است و گذاشتن دکتر شادمان که برای خیلی کارها خیلی هم خوب است و " کالیفیه" و دارای شرایط است ولی برای یک کارها "اصلاً" مصلحت نیست و آنهم

کاری به آن حساسی و پردردسری ، زیرا خیلی ساده لوحی میخواد و خیلی زودبآوری میخواد که یک چنین انتخابی انجام بشود . این یک موردش بود که من از نزدیک شاهد بودم که دیدش راجع به اشخاص چطور است . یک مورد دیگرش این بود که در ماههای آخر صدارت مرحوم هویدا بود ، یکروز در نخست وزیری جلسه بود در سالن هیئت وزیران و قتی که جلسه تمام شد هویدا بمن گفت مجید بیا بالا من با تو کار دارم . رفتم بالا در دفترش و بمن گفت که اعلیحضرت از دست وزیر راه کلافه شدند و بمن گفتند که تا فردا بای دید یک وزیر راه جدید معرفی کنید و من میدانم چه شخصی را معرفی کنم و از اصفیاء هم پرسیدم ، اصفیاء هم کسی را در نظر ندارد ، ضمناً " هم بگویم که نه " پلی تکنسین" میخوام و نه امریکارفته و اقتصاً دادن می خواهم ، من یک آدمی میخوام که پیرکار باشد ، از پس وزارت راه بر بیاید و شلوارش را بزند بالا و موقعیکه برف میآید برود راهها را تمیز بکند و وقتی که سیل میآید چنین و چنان بکند ، من بطور خلاصه گفتم که چنین شخصی را که میفرمائید من سراغ ندارم . بمن گفت من میدانم فکر کن واسم یکنفر را بمن بگو . من هم من حیث این که اسمی را بگویم ، چون هویدا اصرار داشت که اسمی را بگویم ، گفتم والله با این خصوصیات که میفرمائید من یکنفر را میشناسم بنام فرحبخشان که استانداری لرستان است ، گفت بدفکری هم نیست . من از اطاق آدمم بیرون و همانجا به هویدا گفتم که آقای هویدا برای وزارت راه فرحبخشان صلاحیت کامل ندارد و اینرا چون شما بمن میگوئید که یک اسم بگو منم یک اسم گفتم اما بهیچوجه اینرا قطعی نگیرید و حتماً " با اصفیاء مشورت کنید و حتماً " اطلاعات بیشتر جمع آوری کنید شاید اشخاص دیگری باشند . من آدمم فردا صبح رادیو را روشن کردم ساعت ۷ و رادیو اعلام کرد که دیروز ایشان فرحبخشان را معرفی کرده اند بسمت وزیر راه . شما میدانید که این یک کار مهمی بود ، تعیین کردن یک وزیر و لوا این که منم گفته باشم ، بنده هم خودم پشیمان شدم که این حرف را زده بودم ولی منم مسئله را خیلی جدی نگرفته بودم ، یک کسی که شلوارش را بزند بالا و برود راه را درست کند و پلی تکنیسین نباشد و پی اچ دی نداشته باشد از اینطور چیزها ، خوب یک اسمی از آدم میخوانند و آدم یک اسمی را میدهد . اینرا بایستد بگویم که هر دو نفر آقایان در دوستی که با من دارند هیچگونه ایرادی نسبت به آنها ندارم و آدمهایی هستند برای دوستی و رفاقت ، اما برای کار ، دولت یکنوع رسیدگی میخواستند در انتخاب اشخاص که هویدا متأسفانه نداشت یعنی یا با او میگفتند که به فلان کس بایستی چکاری داده شود . مثلاً " اعلیحضرت اگر از یکنفر خوششان میآید میگفتند که با یک کساری بدهید یا ساواک فشار میآورد و یا اینطوری میشد . خیلی کم بودند آدمهایی که روی صلاحیت آمده باشند . (پایان نوار ۳ ب) شروع نوار ۴ الف

بله به صورت با آنکه خیلی در دولت این مسئله مطرح شد و در جلسات خصوصی این مسئله مطرح شد که نحوه انتصابات بایده واقعا " یک پایه و اساسی داشته باشد ، در مورد هر کس که به پستی منصوب میشود قبلاً " یک مقداری راجع با و مطالعه بشود ، بررسی بشود ، از چهار نفر که با او کار کرده اند ، رئیس او بوده اند و همکارش بودند نظر گرفته بشود که واقعا " تصویر یک آدم قبل از اینکه یک پستی با او داده شود و یا یک پست را اشغال میکند قبلاً " روشن بشود . ولی این هیچوقت به نتیجه نرسید و این شاید بنظر من یکی از دلائلی بود که دولت نتوانست آن کارائی لازم را بدست بیاورد و خیلی جاها راه غلط

رفت و خیلی جا باعث نارضائی مردم شد. اینها را باید از اینجا بدانیم که انتصابات در یک جای دیگر تصمیم گرفته میشود یا اینکه یک نفر از یک جای دیگر تحمیل میشود، یا اینکه هوسا زیبایی موجب میشود که بعضی انتصابات صورت بگیرد. البته در مورد همه انتصابات این مطلب را نمیگویم ولی خیلی از انتصابات بود که همه متعجب بودند که چرا و یک سؤالهایی داشتند که جواب داده نمیشد. در یک دستگاه دولتی که معتقد است که مدیریت جدید در آن اعمال میشود، مسئله انتصابات خیلی اهمیت پیدا میکنند برای اینکه تمام حیثیت دستگاه و بی غرضی و انصاف داشتن آن در اینست که چه افرادی مسئولان مور هستند و بچه ترتیب آنها انتخاب میشوند. البته مثالها خیلی زیاد است که یک آدمی که همه جا صحبت از نادرتی او هست یک دفعه یک پست خیلی مهمتری با و داده میشود که هیچکس نمی دانست چرا، و بعد از یک مدتی هم گندکار در میآید و یا یک پرونده برایش درست میشود، یا اینکه در میرفت از مملکت و دست کسی دیگر با و نمیرسید. مثال آن زیاد است، شرکت کشتیرانی آریا یکی از موارد روشن آن است، شرکت معاملات خارجی همینطور، شرکت معاملات دیگر بیلان هم تنظیم نمیکرد. روی این کارها آدمهایی را می گذاشتند که آدم از خودش میپرسید که اینها از کجا آمده اند و چرا این اشخاص را میگذارند. اینها ضعفهایی بود که وجود داشت و بهر صورت بحث از اینجا شروع شد که طفره رفتیم و صحبت از این بود که روحیات و خصوصیات هویدا را بررسی میکردیم و از اینجا شروع کردم و گفتم که هویدا چون آدمها را درست نمیشناخت و سابقه آنها را نداشت طبیعا "یکمقداری نسبت به اشخاص زود باوری داشت و این زود باوریها بعضی وقتها درست در میآید و شخصی خودش را نشان میداد و همه واقعا "لذت میبردند از طرز کارش و خدمتی که میکرد و صحبت نظری که در انتخابش وجود داشت محرز میشد، ولی در خیلی از موارد هم بود که بر میگشت روی صورت دولت و نا راحتی ایجاد میکرد و فساد ایجاد میکرد و گاهی وقتها بی نظمی بدنبال خودش میآورد. این یکی از چیزهایی بود که هویدا بنظر من داشت. ولی خوب بنظر من در هیچیک از این مواردی که من با آنها برخورد کردم در هویدا سوء نیت در انتخاب اشخاص ندیدم. ممکن بود که با و تحمیل میشد، ممکن بود که اشتباه میکرد در تشخیص آدم، ولی هیچوقت بقصد اینکه یک آدمی را یک جایی بگذارد که جیبش را پر بکنند یا یک آدمی را یکجایی بگذارد چون پسر خاله اوست، یا آدمی را یکجایی بگذارد که یک روزی یک محبتی با و کرده و امروز باید جواب بدهد، من اینرا ندیدم. هویدا کمک میکرد به یک کسی که یک روزی به دادش در یکجایی رسیده بود و کمک میکرد به یک آدمی که میدانست احتیاج دارد، ولی از کار دولت مایه نمی گذاشت برای چینیان مواردی و با این جهت یک آدمی بود که بنظر من دید خدمت و حسن نیت در تمام کارهایش دیده میشود. خوب هیچ آدمی بدون نقص نیست، جرأتش را داشت همانقدر که مدیریتش را داشت و همانقدر که مردم در ریش را داشت، همانقدر که پرکار داشت. یکی از مسائلی که خیلی کم در مورد هویدا بآن اشاره میشود واقعا "پرکاری این مرد بود، هویدا صبح ساعت ۵ بیدار میشد و روزنامه های صبح را قبل از اینکه سرکار بیاید دیده بود، حتی در باره بعضی از آنها تلفن هم کرده بود به اعلیحضرت و بخود سردبیر روزنامه و نظریات خودش را گفته بود و میگفت که مثلا "در آنجا اشتباه نوشته اید و آنها را راهنمایی میکرد و بعدا "هم که در

حدود ساعت ۸ بدفترش میآمد همینطور کار میکرد تا ساعت ۱ بعد از ظهر و یک ناهار هول هولکی میخورد و دو مرتبه بعد از نهار کارش را شروع میکرد و حتی عادت به خواب بعد از ظهر هم نداشت، او کار میکرد تا شب و شب میرفت بمنزلش و یک دوشی میگرفت و سروصورتش را یک صفائی میداد و بعدیا مهمانی وزارت خارجه بود و یا مهمانی دربار بود یا مهمانیهای خودش بود یا احیاناً "همگامی منزل دوستانش به مهمانیهای خصوصی میرفت. شبش راهم جز در مواردیکه جنبه خصوصی داشت و واقعا "به میل میرفت یکی دخترخاله اش بود یا دوست قدیمی اش بود یا همکارش در دولت بود که رابطه دوستی با او داشت و میرفت به منزلش که اینها را با میل و رغبت میرفت، بقیه را دیگر اجباری میرفت همه ما خاطره قیافه خسته او را در مهمانیهای وزارت خارجه یا در مهمانیهای رسمی کاخ نیاوران و در جاهای دیگر دیده ایم. او مرتب کار میکرد و در تمام مدت مسافرتها و گاهیهایی که مرخصی میرفت یا چیز میخواند یا جلسه تشکیل میداد و یا پشت تلفن بود که امور مملکتی را رسیدگی کند و واقعا "از نظر "کاپاسیته" کار، یک آدم استثنائی بود که من دیدم. هیچوقت نمیگذاشت که وضعیت موجب فلج شدن فکری و کاری او بشود، هیچوقت خودش را غرق در وقایع حس نمیکرد و همیشه سعی میکرد که خودش را مسلط بر وقایع نشان بدهد تا این ماههای آخر که واقعا "نا امید شده بود در این جریان سیاستی "سابوتاژ" از پائین هم طوری شده بود که مقداری ناامیدی در او ایجاد کرده بود ولی همیشه مسلط بر کار بود و خیلی پرکار بود. یکی از جنبه های دیگرش که جالب است اینست که هویدا با وجود آنکه نخست وزیر مملکت بود، با وجود اینکه بیشتر عمرش را در کار مدیریت و کاری سیاسی و کار دولتی گذرانده بود، بعلمت سالهایی که روزنامه نگاری کرده بود و نویسندگی کرده بود همیشه خودش را یک روزنامه نویس میدانست و با این جهت بعلمت این حالت ژورنالیستی که در خودش حس کرده بود، رابطه خیلی خوبی با روزنامه ها و جرائد داشت و خیلی مطالب آنها را میفهمید و خیلی سعی میکرد که آنها را راهنمایی بکند یعنی در عین حال که نخست وزیر بود یک عضو فعال جامعه روزنامه نویسان بود و با همه آنها حشرونشرداشت و با همه آنها شوخی داشت و با همه آنها گفت و شنود داشت و برای آنها کتاب پیدا میکرد، هویدا همیشه خودش را عضواً مع نویسندگان و روزنامه نویسان می دانست و برای آنها گاهی کتاب میفرستاد و اگر پیپ کش بودند گاهی یک پیپ میآورد، یکی علاقه به موزیک داشت برایش صفحه میفرستاد، یکی یک موضوعی را در روزنامه نوشته بود تشویقش میکرد که ادامه بدهد، اگر کسی سریال مینوشت سریال او را دنباله میکرد، واقعا "یکنوع رهبری برای خودش حس میکرد که جامعه نویسندگان و روزنامه نویسان را کمک بکند و هدایت بکند و با این جهت یک رابطه خوبی با آنها داشت و چون یک آدم "کولتیه" بود و خیلی کتاب خوانده بود و ادبیات فرانسه را که خوب و خوب میشناخت و بطور کلی با ادبیات غرب آشنائی داشت و فلسفه خوانده بود و با ایده های فلسفی و کورانهای فکری آشنائی داشت و مرتب در این جهت خودش را بهنگام نگه میداشت یعنی در واقع "آژور" نگه میداشت، یعنی با آهنگ کار روزنامه نویسان با آنها پیش میرفت و با آنها کمک میکرد و با آنها گفت و شنود داشت، لذا مجموع این خصوصیات یکی از جنبه های هویدا بود که خیلی کم نخست وزیران ایران در گذشته داشتند و اصلاً بعضی از آنها

بکلی با اینگونه‌ها مورغریبه بودند حتی دشمنی داشتند نسبت به هرچه روزنا مه است و روزنا مه نویسنده است و اصلاً با همه اینها غریبه بودند، درحالی که هویدا با اینها خیلی می‌جوشید و با آنها ارتباط داشت که این خیلی با کمک می‌کرد برای اینکه خیلی ایده‌ها را در همین تماسه‌های دوستانه به نویسندگان و روزنامه‌نگاران و سردبیران میداد و آنها آنرا پرورش میدادند و مطالبی را درباره آن مینوشتند که برای ایجاد آن فضای فکری و دید عمومی لازم و مفید می‌توانست باشد.

سؤال: در زمینه روابط هویدا با روزنامه‌نگاران، من یک سؤال بنظرم رسید که اگر اخیانا "اطلاعی در این زمینه دارید بفرمائید خیلی جالب است، روزنامه توفیق را همه میدانیم که ایرانیها با آن خیلی علاقه داشتند و واقعا "وقتی که پیدا میشد همه دست به دست میگرداندند، گفته میشود که روزنامه توفیق از بین رفت برای اینکه هویدا نخواست که این روزنامه‌ها ادامه پیدا کند، آیا در این زمینه چیزی میدانید؟

دکتر مجیدی: من در این مورد چیز زیادی جز اینکه همه ما میدانیم نمیدانم حتی یکی مرتبه هم که سؤال کردم هویدا از جواب دادن به سؤال من سربا زرد و این نشان میدهد که یک چیزهایی بوده که نمیخواست بگوید. میدانیم که روزنامه توفیق خیلی از مسائل سیاسی را با وجود تمام محدودیت‌ها و سانسوری که وجود داشت مینوشت بصورت هجویا هجا و با یک قلم خاصی به مسائل اشاره میکرد و در کاریکاتورها هم خیلی صریحتر و روشن‌تر "اتاک" میکرد. آن شماره از روزنامه توفیق که توقیف شد و بدنبال آن روزنامه بسته شد، آن شماره‌ای بود که راجع به هویدا و خانم ایشان یک شوخی زننده‌ای کرده بودند و روی آن صبر و حوصله دستگاه‌ها بحدنهایی رسید و جلوی آنرا گرفتند. من تصور نمیکنم که هویدا کسی بوده که راجع به یک شوخی حتی اگر هم زننده باشد، که با او همسرش کرده باشند، جلوی کار را بگیرد — برای اینکه هویدا با خانواده توفیق‌ها آشنائی داشت و بعداً "هم خیلی به آنها کمک کرد و حتی یکی از آنها که در سازمان برنامهم بود و مدت‌ها بود که حقوق می‌گرفت ولی سرکارنمیآمد — وقتی که من خواستم اخراجش کنم بمن گفتند که نکن و جلوی اقدام مرا گرفتند و این ترتیب نشان میداد که هویدا با آنها دوست بود بخصوص که بعدش آن دولورا تشویق کرد که روزنامه کاریکاتور را درست بکند و ادامه بدهد، باین جهت و با فکر اینکه یک روزنامه فکاهی برای مملکت لازم است و حتی چند روزنامه فکاهی لازم است برای اینکه یکمقداری مسائل را بصورت نرم‌تر و درخارج از کادر رسمی و کادر بخش رابطه دولت و مردم، خارج میکند و یکنوع محیط انسانی تری را بوجود میآورد، معتقد بود. اما چرا جلوی روزنامه توفیق را گرفتند با آن صورت، آنهم در شماره‌ای که به هویدا "اتاک" شده بود، اینرا من نمیتوانم که چیز داشته باشم که هویدا تنها تصمیم‌گیرنده اینکار بوده، نمیتوانم، برای خودم نمیدانم و بنا بر این جواب درستی هم نمیتوانم بدهم.

سؤال: آیا در طی مدتی که با هویدا همکاری داشتید هیچوقت این احساس بشما دست داد که واقعا "کنترل اوضاع از دست هویدا دارد خارج میشود و یا حداقل احساس کردید که به

خودا و دارداين احساس دست ميدهد، يعني خودش را درقبال يك مسائلي كه در مملكت رخ ميدهد و تصميماتي كه گرفته ميشود، عا جز احساس بكنند و دلسردى به آن حدى باشد كه احيانا " فكر كنند كه از كا ركنار برود، آيا چنين احساسى با ودست داد در طي اين سالها؟

دكتر مجيدى: واللّه من هما نظوريكه ا شا ره كردم از موقع تشكيل حزب رستا خيز، هويدا يك مقدارى كنترل را از دست داد وليكن بيشتري، يعني تنها دفاعتي كه ديدم هويدا سوال براي من مطرح ميكنند كه خودش جواب آنرا ندارد ميخواهد كه به بيند من چه ميگويم از آنجا شروع شد، قبل از آن خيلي آدم مطمئن بخودش بود و هيچوقت در حالي نبود كه با آدم بگويد بنظر شما چرا اينطور شد، ولي از شروع حزب رستا خيز هويدا يك مقدار احساس كرد كه كنترل دارد در بعضي قسمتها از دستش خارج ميشود. اما جائي كه هويدا بكلي ديد كه سكان خارج از اراده او ميچرخد و دستپاچه شد و كنترل را از دست داد و يك نااميد يها ئي براييش مستولي شد، بعد از تشكيل كميسيون شاهنشاهي بود.

سؤال: كه البته در آن موقع هويدا نخست وزير نبود؟

دكتر مجيدى: هويدا نخست وزير بود، كميسيون شاهنشاهي در پائيز ۱۳۵۵ تشكيل شد و هويدا در ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ استعفاء داد، يعني آن فاصله زماني از تشكيل كميسيون شاهنشاهي، يعني آن فاصله بين مهر ۱۳۵۵ تا مرداد ۱۳۵۶ هويدا حالت اينرا داشت و مثل كسي بود كه بطرف جلو فرار ميكنند و بقول فرانسويها " لافوئيت آن اوان" داشت، يك چنين حالي داشت. با وجود اينكه خيلي روشن بود كه اين اصلا" معني ندارد اين بازي كه در آورده اند، اين تفا تراس است، دولت را بيا و رند و محامه اش بكنند براي يك كارهاي كه يا جاي رسيدگي با آن آنجا نيست و يا اگر آنجا با شده منشاء آن جاي ديگري بوده يا علتش علت ديگري بوده كه نميشود در مقابل تلويزيون گفت. اين مسخره است، هويدا ميگفت نه نه نه اين خيلي هم خوب است و اينكار صحيح است و حتى بما كه ميرسيد از بس كه سرخ را گم کرده بود و يا در جلسه به مسئولين دولتي خودش ميپريد و يا در جلسات خصوصي و هيئت دولت به وزراء خودش ميپريد در حاليكه خودش ميدانست وزيرش در آن مورد بسي تقصير بوده و وزير بيچاره را برده اند آنجا پاي تلويزيون و دارند محامه اش ميكنند، ديگران حالت خودش را از دست داده بودند و نميدانست كه كار دست خودش هست يا نيست و اين قطع برق كه يك دفعه با اين ابعاد شروع شد آيا واقعا" اينقدر تقاضاي برق رفته بود بالا يا اينقدر كارهاي دستگاه برق پائين افتاده بود و يا اينكه سا بوتاز بود. اگر خاطرتان باشد آتش سوزي گمرك خرمشهر، آتش سوزي گمرك جلفا، نه يك دفعه، دو مرتبه، حادثه هاي عجيب و غريب راه آهن، تمام را فلج ميکرد. وضع بنادر، اينها را الان مي فهميم كه سا بوتاز بوده، اينها تمام، در آن حول و حوش زماني اتفاق افتاد. حالا طور شده بود كه اين وقايع اتفاق مي افتاد، دولت در مقابلش عاجز، نخست وزير نميدانست. اين خاطر هاي كه من دارم از آن موقع اينست كه هويدا در آن ماهها بكلي چيز را از دست داده بود.

سؤال: يعني در واقع كنترل امورتقريباً "از دست هويدا بيرون رفته بود؟

دکتر مجیدی: بصورت قاطع نمیشدگفت، نه، آنطور هم نبود ولی کارائی او خیلی کم شده بود و خیلی کارها خارج از اطلاع و اراده او صورت می‌گرفت.

سؤال: حالا من برای اینکه برگردم به یکی از آن سئوالاتی که کردم و یکمقداری جواب دادید که راجع به نحوه انتخاب همکارانش بود از طرف هویدا، برای اینکه یکی از بزرگترین ایرادهائی که به هویدا گرفتند و احیاناً "خواهند گرفت یکی این مسئله است، اینکه در یک مدتی در عرض چند سال مردم شاهد بودند که کم‌کم کیفیت کسانی که بعنوان وزیر انتخاب میشوند یا بعنوان مسئولین اصلی مملکت انتخاب میشوند در پائینی می‌آید و نه تنها کیفیت از لحاظ مشخصات آن شخص پائین می‌آید بلکه از لحاظ "رئوانس" آن شخص با وظیفه‌ای که باید انجام بدهد و مطابق آن شخص با مسئولیتش، یک مقدرار زیادی تشنت در افکار ایجاد شده بود، چیزی که بعضی‌ها باین ترتیب دیده بودند و فکر میکردند که هویدا عمداً اینکار را میکند، برای اینکه اطرافیان و همکاران نزدیکش افراد خیلی محکم‌ورک و مسلط بکارشان نباشند تا او بتواند این وضع را ادامه بدهد که شما اینرا با شرحی که دادید اتفاق می‌بینید تا دانسته و خواسته شده یعنی یک اراده خاصی از طرف هویدا نبوده؟

دکتر مجیدی: مسلماً "همانطوریکه گفتم عالماً و عامداً" هویدا خرابکاری نمی‌کرد و قصد خراب کردن نداشت بهیچوجه، اصلاً قابل تصور نیست ولی همانطور که گفتم اشتباه میکرد بعلمت علاقه بیش از حدی که به بعضی از افراد پیدا میکرد و با اصطلاح عادی خودمان یکدفعه عاشق افکار بعضی از آدمها میشد و بآنها میدان بی حساب میداد و تمام نظم‌هایی را که خودش برقرار کرده بود زیر پا میگذاشت، مورد خاص با یکی از دوستان نزدیکمان هست، موقعیکه دکتر شیخ‌شاد وزیر رفاه اجتماعی اصرار زیادی میکرد که اولاً در صدبیمه‌های اجتماعی بالابرو که این خود یک عاملی بود که عجیب به‌تورم کمک کرد در آن سالها، من چهار سال و خورده وزیر کار بودم، روزی که رفتم وزارت کار بمن گفتند که این ۱۸ درصدی که بیمه‌های اجتماعی میگیرند که ۱۳ درصد آنرا کارفرما میدهد و ۵ درصد آنرا کارگر میدهد که میشود ۱۸ درصد، این کفاف هزینه‌های صندوق بیمه‌های اجتماعی نمیدهد و یک حساب هم جلوی من میگذاشتند که بعد از ده سال صندوق بیمه‌های اجتماعی "دفی سیتز" میشود. این جزء اولین گزارش‌هایی بود که همان روزهای اول که من رفته بودم به وزارت کار آمد روی میز من. بعد از آنکه این گزارش را دیدم چون برادر من در بیمه‌های اجتماعی معاون بود و او را خواستم و گفتم تو که برادر من هستی راستش را بگو سازمان بیمه‌های اجتماعی که این گزارش را فرستاده است آیا این گزارش درست است و صحیح است که من اینکار را بکنم یا نه. یعنی من نمیتوانستم تصمیم بگیرم ولی برای آنکه گزارش را ببرم به هیئت وزیران، برادر من بمن گفت نه با این پولی که ما حالا میگیریم کافی است و برای سالهای زیادی هم کافی است اما اگر بطور مطلق بخواهیم حساب بکنیم و تورم را برای آینده در نظر بگیریم، خطر این وجود دارد که بعد از ده سال ما "دفی سیتز" بشویم، اما بهیچوجه مصلحت نیست که در صدبیمه‌ها حالا برود بالا برای

اینکه افزایش آن فشاری است روی کارگروکارفرما و هم باز یاد شدن پول بیمه‌های اجتماعی، چشم‌های طمع بطرف این سازمان دوخته می‌شود و ما "لا" باین سازمان لطمه خواهد زد. باین جهت در تمام این چهار سال هر سال در موقع تشکیل جلسه مجمع عمومی یک گزارش می‌آید که در صدبیمه‌های اجتماعی کافی نیست و باید بالا برود. یکی دوبار هم برای اینکه همکارانم در بیمه‌های اجتماعی فکر نکنند که من بعنوان وزیر مسئول، به منافع دستگاه‌های آنهایی علائقی نشان میدهم گزارش را به هیئت وزیران هم بردم و مطرح کردم که این گزارش از بیمه‌های اجتماعی آمده و این ۱۸ درصد کافی نیست، در هیئت وزیران هم همیشه مخالفت میشد، مرحوم روحانی از یک طرف و بعضی از وزراء دیگر، وزیر دارائی، خود هویدا هم زیاد موافق نبود و میگفت حالا احتیاجی نیست و پول که داریم چه احرص می‌زنید. ما هم گفتیم خیلی خوب و گزارش "فایل" میشد و بایگانی میشد و من هم به همکارانم در بیمه‌های اجتماعی میگفتم که گزارش شما را مطرح کردم و دفاع هم کردم ولی هیئت وزیران تصمیم نگرفت. بعد از اینکه من آمدم به سازمان برنامه بعد از یک مدتی یعنی یکسال و خورده بعد، تجدیدنظری شد در تشکیلات وزارت کار و وزارت بهداشت و با وجود آمدن وزارت رفاه اجتماعی، دکتر شیخ شد و وزیر رفاه اجتماعی و اولین کاری که کرد یک طرحی آورد به دولت که این ۱۸ درصد بشود ۳۰ درصد و الان جزئیات آن خاطر من نیست که چطور بالامیرفت ولی در هر صورت پیش بینی شده بود که دولت نیز میبایست یک سهمی بپردازد که جمع آن میشد ۳۰ یعنی ۱۳ درصد سهم کارفرما شد ۲۱ درصد، مثل اینکه سهم کارگرم شد ۶ درصد و ۳ درصد هم دولت بدهد که یک صورت سه جانبه کامل بشود و بشود سی درصد. من در شورای اقتصاد مخالفت کردم وقتی که مطلب مطرح شد و یک مقدار سوالات مطرح کردم که کار رفت به جلسه بعد، خلاصه دو سه جلسه تشکیل شد و یک سوکمیسیون تشکیل شد و رسیدگی کردیم و من گفتم که این صحیح نیست، وزیر اقتصاد هم همفکر با من شد و او هم همین مطلب را گفت و مخالفت کرد. ولی در این فاصله هویدا به دکتر شیخ الاسلام زاده چراغ سبز داد که از روی سرما بپرد و برود پیش اعلیحضرت. وقتی که جلسه نهائی شورای اقتصاد در حضور اعلیحضرت مطرح شد، من مخالفت کردم و گفتم که اینکار موجب میشود که هم اثر تورمی شدیدی بوجود بیاید و هم اینکه نارضایتی زیاد بشود برای اینکه باز یاد شدن پول که تعداد طبیب زیاد نمیشود، باز یاد شدن پول که کارمکن پزشکی زیاد نمیشود، باز یاد شدن پول که فوراً "بیمارستان بوجود نمی‌آید، اما باز یاد شدن پول توقع و انتظار کارگرو بیمه شده بالامیرود و دستگاه جوابگو نیست و هزار طور گرفتاری پیش می‌آید و این عیناً چیزی است که شد. من تعریف از خود نمیکنم ولی این یک "کنکلوزیون" ساده‌ای است که میشد گرفت. ولیکن شیخ الاسلام زاده برای اینکه زود کارش را توسعه بدهد و زود کارش را انجام بدهد و یک بهره‌برداری فوری از کار بشود اینکار را کرد و بدنبالش هم به حساب اینکه پول حالا فراهم شده و پوشش را توسعه بدهیم، یک پوشش سریعی بوجود آورد و از نظر خدمات درمانی که آن سازمان عظیم را بوجود آورد و نتیجه‌اش این شد که آن همه نارضایتی ایجاد شد که در موقع انقلاب میخواستند او را بکشند. آخر چرا یک دکتری که خدمت کرده و در زمان وزارتش اینهمه زحمت کشیده، من عیبش را گفتم حالا

حسنش را هم بگویم که صبح تا شب میدوید دنبال اینکه خدمات پزشکی و اورژانس و این حرفها را زیاد بکنند که بزرگترین خدمتها را کرد، چطور شد که یک چنین آدمی را بخواهند مردم بکشند و اعدامش بکنند، برای چه؟ برای اینکه یک کار حساب نشده ای کرد و هویدا میتواندست جلوی شیخ الاسلام زاده را بگیرد، اما بعلمت اینکه به دکتر شیخ الاسلام زاده یک نوع توجه خاصی داشت و دلش میخواست که او خودش را خوب نشان بدهد و گول بکند لذا به این حرفها و "کنسکانس" و نتایج دیگریش توجه نکرد و دودش هم در چشم دولت رفت و هم در چشم خود شیخ الاسلام زاده و بعد هم گرفتاریش گریبانگیر همه شد. این یک مورد خاصی بود که میخواستیم که هویدا این او را خبر برای اینکه بیش از حد معتقد شده بود که میتواند همه چیز را اجرا بکند و همه چیز را عمل بکند و مدیریتش را در هر سطحی اعمال بکند، در نتیجه به یک چیزهای ابتدائی دیگر توجه نمیکرد. یک مورد خاص آن همین بود که مثال زدم ولی بهیچوجه به قصد این نبود که بخواهد خراب بکند شیخ الاسلام زاده را یا بخواهد دستگاہ بیمه های اجتماعی را فلج بکند یا اینکه مردم را از دست دولت ناراضی بکند، نه درست برعکس، با بهترین نیت و با عشق با اینکه در دولت کارش بهتر بشود و با عشق با اینکه مردم خدمات درمانی بیشتری در اختیارشان قرار بگیرد و اینکه میگویم "لا فوئیت آن او ان" یا فرار به جلو اینست که از هوش این چیز بکنیم در دیگ افتادیم، نمونه اش اینکارها بود.

سؤال: این مسئله ریشه های دولت هویدا که اول دولت منصور و بعد دولت هویدا و آن حرکتی که در آن زمان شروع شد و مخصوصاً "همان سابقه گروهی که اول خودتان تشکیل داده بودید و مخصوصاً" اصرار روی ایجاد یک تکنوکراسی لایق در مملکت میکردید که واقعا "لازم بود در آن موقع، برای اینکه مملکت بتواند برنامه هائی که بعداً" دارد و رفاه اجتماعی و گسترش اقتصادی را تأمین بکند و لازم بود که یک تکنوکراسی خیلی قابلی در ایران ایجاد بشود، بنابراین یک مقدار زیادی اتکاء اساسی مملکت بر ایجاد تکنوکراسی بود ولی این حالت مصداق شد با یک سری برداشتهای سیاسی خاص در مملکت که وارد داستان آن برداشتهای سیاسی از طرف اعلیحضرت و بعد بالطبع از طرف نخست وزیر میشویم، ولی نتیجه اینکار این بود که تا حد زیادی بجای برداشتهای سیاسی در دولت، برداشتهای فنی و تخصصی آمد روی کار. اینکار در اول خوب بود برای اینکه اول اتفاقاً "لازم بود یک مقدار تعادل بین برداشتهای سیاسی خاص و خالص در دولت با برداشتهای فنی، بعلمت توسعه مملکت ایجاد بشود، چون همان طوریکه میدانیم دولتهای قبلی تمام برداشتهایش در زمینه امور سیاسی خلاصه میشد و جنبه های فنی را فراموش میکرد اما بعد از ایجاد این تعادل احساس این هست که یک مقدار در این زمینه زیاده روی شد، باین مفهوم زیاده روی شده برای از بین بردن یک کمبود قبلی، یک تضاد تازه ایجاد شد. تضاد باین مفهوم که یک نفر وزیر کابینه هر قدر هم که تکنوکرات باشد و هر قدر هم که بخواهد نقش تکنوکرات بخودش بدهد با زهم وزیر کابینه است و نقش سیاسی دارد تا چه حد این نقش سیاسی را میشدند دیده گرفت و تا چه حد میشد تکنیک و فن و تخصص را بمفهوم باریکش گرفت یعنی فن و تخصص و

" تکنیکالیتی " در حدیک وزیر باید دید چه هست و در حدیک نفر مدیرکل اداری چیست و در حدیکارشناس اداری چیست ، آنروزی که در دولت باین "کانسپت " رسیدیم که الان خودتان گفتید که برای وزیر راه بعنوان مثال آدمی میخواستید که پاچه هاییش را بزند بالا و برود در راه و به بیند که کجا راه بسته است و اصلاحش کند یا کجا برنامہ ساختن یک راه دیر شده که تسریع کند که تکنوکراسی حتی دولت را هم تا این حد پائین آوردند ، این یک تضاد سیستمی را نشان میدهد یعنی یک سیستمی که اساس و رشد آن بر اساس تکنوکراسی است سیاستهاییش شناخته شده است ، از لحاظ بررسی سیاستهای کلی مملکت ، ولی احساس من اینست که هیچ جا بالاخره این مسئله را نتوانستند حل کنند که یک وزیر تا چه حدیک عامل سیاسی است و تا چه حد عامل فنی است و اگر عامل فنی است تا چه حد این فنی یعنی خاک برداشتن و خاک ریختن یا حساب دو دو تا چهارتا کردن و در سطح مسائل فوق العاده پائین وارد استان شدن. بعد از این مقدمه سؤال من اینست که اگر این مسئله را خود شخص اعلیحضرت در آن موقع نمیتوانستند تمام تاثیراتش را در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مملکت به بینند ، آیا هویدا بعنوان نخست وزیر مملکت و بعنوان مسئولی که سایه اش بالاخره روی تمام این سالهای توسعه سریع مملکت گسترده شده بود آیا هویدا اینها را میدید و احساس میکرد و چه مسئولیتی در قبال این مسئله احساس میکرد؟

دکتر مجیدی: به بینید در ابتدای کار و قبل از تشکیل حزب رستاخیز که تقریباً " میشود گفت که کار سیاست از کار دولت بکلی جدا بود یعنی بهیچوجه وزراء کار سیاسی نمیکردند ، اگر چه عضو حزب ایران نوین بودند ولی این یک "اکت " و یک عمل و اقدام اداری بود بیشتر تا یک اقدام سیاسی بمعنای واقعی کلمه . چون کسی که نمیتواند در مسائل اصلی و سیاسی و انتخاب هائی که ممکن است برای مردم و مملکت وجود داشته باشد اظهار نظر بکند البته انتخاب های اصلی شده بود و بخصوص بعد از ششم بهممن در تمام زمینه ها نظرات اعلیحضرت روشن شده بود و بعداً " هم کتاب انقلاب سفید و بعد کتاب بسوی تمدن بزرگ بود و تقریباً " شغونی از مملکت نبود که در آنها نظرات اعلیحضرت روی کاغذ نیامده باشد و همیشه هم در جلسات شورای اقتصاداگر یک مطلبی را کسی خارج از آنها میگفت ، میگفتند که مگر شما کتاب ما را خوانده اید ، یا یک گوشه و کنایه هائی از این قبیل، که پس در واقع هیچ کسی نمیتوانست که یک راه جدید پیشنهاد کند و وقتی که ما صحبت از سیاست میکنیم و سیاسی بودن میکنیم معنایش اینست که انسان فکر بکند برای هر رشته از آموزش و مملکتی و مردمی و یک راه حل جدیدی پیدا بکند و یک خط مشی نوئی یا متفاوت از آنچه که جاری هست پیدا بکند ، وقتی این انتخاب ها و جستجوی راه جدید نبود ، تقریباً " کار سیاسی هم وجود ندارد . از نظر سیاست خارجی هم که بکلی تصمیمات در خارج از دولت گرفته میشد و وزیر خارجه یا بعضی از سالها که آقای اردشیرخان زاهدی وزیر خارجه بود که با میا مدد رهیت وزیران که توهین بکنند یا اصلاً " نمیآمد در هیئت وزیران. در زمان وزارت عباس آرام و عباسعلی خلعتبری هم

وزیر خارجه ساکت بود و خیلی کم اتفاق می افتاد که راجع به مسئله ای اظهار نظر بکنند مگر اینکه یک مسئله ای بود که نخست وزیر از او سؤال میکرد که مثلاً "قرارداد با فلان چاه شده و فلان اقدام را چطور انجام دادیم و خط مرزی با فلان کشور چطور معین شده که یک گزارشی را نخست وزیر میخواست که وزیر خارجه بدهد و بحث سیاست خارجی هم در سطح دولت نمیشد و خیلی هم کم میشد و گاهی مسافرتی که نخست وزیر میرفت یا بعضی از وزراء میرفتند که لازم بود یک گزارشی به هیئت وزیران داده بشود گزارش آن فقط داده میشد بدون آنکه درباره آن بحث بشود. موقعی که از وزراء خواسته شد که کار سیاسی بکنند بعد از تشکیل حزب رستاکیز بود و تشکیل جناح ها که قرار شد و جناح تشکیل بشود و هر یک از این جناح ها را یکی از اعضاء دولت اداره بکنند که خوب خاطر شما هست که معلوم نشد که جناح چه هست و چکار باید بکنند و فرق بین دو جناح چیست و موقعی هم که بنده سعی کردم که یک فرقی بین دو جناح بوجود بیاوردم در وقتی که من مسئول جناح پیشرو شدم و دیدگاه های ششگانه را مطرح کردم که یک خورده مثلاً "جناح چپ رو بدهم به جناح پیشرو و یک جناح "پروگرسست" تربدهم به جناح پیشرو، در مقابل جناح ساکننده که "کنسرواتو" بود و طرفدار "بیزنس کمیونیتی" بود، آنرا هم که اول با نا را حتی مواجه شدم که حتی منجر با این شد که گفتند قانون اساسی را بوزراء بدهید که دو مرتبه بخوانند و متمم های آنرا که آنهم تازه بجای نرسید و عکس العملی نه در مردم پیدا کرد و نه در خود کار رهبری دولت، یعنی آنجا هم که از وزراء خواستند که یک خورده سیاسی بشوند و یک ذره "اکت" سیاسی بکنند برای اینکه یک مدتی که آنها مانده بودند که چکار بکنند، بعداً "هم که یک سعی کوچکی از طرف جناح پیشرو شد آنهم در واقع در نطفه گیر کرد و نشد لذا هیچوقت از دولت و وزراء کسی نخواست کار سیاسی بکنند، از اول فرض این بود که هر کسی یک مسئولیت اداری و فنی دارد و باید این وظیفه خودش را بنحوصحیح و با صداقت، با پشتکار و کیاست و لیاقت انجام بدهد، در واقع ظرف این سالهای بیست و یک سال یعنی با رفتن کابینه مینی و آمدن علم و کابینه منصور و کابینه هویدا و بعد کابینه آموزگار، تقریباً "وزراء فقط کار تکنیکی خودش را میکردند، کار تخصصی خودش را میکردند و کار اداری و مدیریت وزارتخانه خودش را میکردند.

سؤال: این درست است که اینطور شده بود ولی آنچه که من عقبش میگردم اینست که مسئول این امر تا چه حد نخست وزیر بوده و تا چه حد وضعی بوده که در مملکت بوده که از لحاظ تصمیمات کلی اعلیحضرت و تعیین خط مشیها انجام میشده است. آیا واقعاً "حالا که برمیگردیم و داستان را دو مرتبه می بینیم، نخست وزیرهای ایران از بعد از حسنعلی منصور تا این حد در مضیقه بودند که باید این امر را تا این حد قبول میکردند یا هنوز یک فرصتی، یک جای مانوری، یک فضای برای ایشان مانده بود که بتوانند با زیرکی احیاناً و با یک سری تاکتیک ها دولت را تا آن حدی که دیدیم از مسئولیت های، نمیخواهم بگویم صرفاً "سیاسی فرض بفرمائید سیاست خارجی، ولی در قبال یک سلسله سیاستهای مملکتی بالاخره تا آن حد میشده که پشت دولت را خالی نکرد. اکنون سؤال اساسی که در قبال تاریخ مطرح میشود اینست که آیا این صرفاً "زائیده رفتار اعلیحضرت بود یا نخست وزیرش که بیشتر هویدا بود، برای اینکه سالهای دراز هویدا نخست وزیر بود، در اینجا دآتمسفر

نخست وزیر هم سهم داشته و چطور؟

دکتر مجیدی: من فکر میکنم که خیلی، اگر بخواهیم تمام این مسئولیت را بگردن هویدا بگذاریم خیلی بی‌انصافی کرده‌ایم. برای اینکه همه ما این مسئولیت را داشتیم چون همه با اعتقاد به چنین سیستمی داشتیم کار میکردیم. دکتر اقبال در شرکت نفت همیمن کار را میکرد، نخست وزیر در هیئت دولت اینکار را میکرد، هر وزیر، آموزگار هم بعنوان وزیر دارایی همان کار را در وزارت دارایی میکرد، منصور روحانی در وزارتخانه خودش همیمن کار را آنجا میکرد، من در وزارتخانه خودم همیمن کار را آنجا میکردم، شمس‌الذریعین سازمان خودتان همان کار را آنجا میکردید، یعنی همه ما در واقع یک مسئولیتی است که تمام نسلی که بین ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت امور را داشت، همه اینطور بودیم، همه بجز حکومت بختیار یعنی حکومت بختیار، چون من گفتم بهمن ۵۷ نه، تا آذر ۵۷، بطوریکه تا آخر آذر ۵۷ همه ما در این طرز فکر و در این سیستم بودیم و کار میکردیم. هویدا ممکن است که در این مجموعه نقش برجسته‌تری داشته‌ولی تمام بار روی دوش هویدا نیست، همه میبایستی یک جایی پایمان را میکردیم در یک کفش و می‌گفتیم آقا بنده تا اینجا می‌آیم و از اینجا به بعد نمی‌آیم، تا اینجا با "پرنسیپ" ها و اصولی که بآن معتقد هستیم سازش میکنم ولی از اینجا به بعد من دیگر حاضر نیستم سازش بکنم کدامیک از ما اینکار را کردیم؟

سوال: خوب شما فکر میکنید که هویدا در آن قسمت آخر نخست وزیریش بچه علت کنسار نرفت، یعنی من دارم "موتیویشن" شخصی او را میخواهم گیربیاورم؟

دکتر مجیدی: حالا من بشما بگویم: به بینید که ما خودمان طعمه و یا در دامی که خودمان پهن کرده بودیم افتادیم. هویدا هم همینطور. من قبول دارم که هویدا تسهیل کرد کار اعلیحضرت را در پیش بردن و اداره یک چنین سیستمی، یعنی هویدا خیلی کار اعلیحضرت را البته تسهیل کرد، یعنی اگر هویدا نبود، اعلیحضرت شاید خیلی زودتر مجبور میشدند که این سیستم را چیز بکنند، و من قبول دارم این مطلب را. هویدا در ادامه این شکل کار کمک کرده بود، اما چرا کمک میکرد، برای اینکه معتقد بود که این سیستم در مملکت ما فقط عمل میکند و معلوم نیست که تاریخ این سیستم را محکوم بکند. برای ایرانی در شرائط سال‌هایی که در آن بودیم و برای اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که این سیستم محکوم گردد بهر صورت یک چنین چیزی بود و اعتقاد همه این بود که بایک چنین رهبری قوی و با توجه به اینکه جهت‌هایی که گرفتیم جهت‌های درستی است، این سیستم خوب عمل میکند و بایستی عمل بکند، بایستی خوب عمل بکند. البته یک مقداری همه ما را خواب خرگوشی گرفت، یعنی همه ما عاشق این سیستم شدیم و این روابطی که بوجود آمده بود، یعنی روابط کاری بین "انستی توسیون" های مختلف، در داخل دولت، بین دولت و مجلس همه فکر میکردیم که این روش خوبی است و عادی عمل میکند. حالا آدم نوشته‌های خارجیها را هم که میخواهند خیلی با دید تحسین آمیز نگاه میکردند، همان موقع که در تماس با اشخاص مختلف، خوب من زیاد تماس داشتم با خارجیها، هر جا و بهر کشوری که

میرفتم بخصوص کشورهای جهان سوم همه پرا ز تحسین بودند برای ایران که شما چکا رکردید . یکنفر میآ مدو میگفت که به من بگوئید که رابطه سا زمان برنا مه با دستگاره دولت چطور است و دیگری میگفت که فلان مطلب چطور است ، از دانشگاههای امریکا پرسورها میآ مدنند که " ورکینگ سیستم " داخل ایران رایا دبگیریم که تشویق کنیم تا دیگران چیز بکنند ، همه هم ما را تشویق میکردند . من یاد هست در تونس با دید چیزنگاه میکردند ، ترکها می گفتند کاش ما " دیسیپلین " شما را در ترکیه داشتیم و اینجا ما نمیتوانیم کار بکنیم . مسئولین و وزراء صحبت از چیز میکردند و همه هم تشویق میکردند ، منتهی " فرس " هائی داشت در پائین نضج میگرفت که بعضی آنها را ما هم میدیدیم . مثلا " من خوب یاد هست که یکی از سالهائی که وزیر کار بودم یک مسافرتی با هویدا به یکی از شهرستانها کردیم ، در ماشین که پهلوی هویدا نشسته بودم ، این جمعیت و بچه ها را که در خیابان میدیدم ، گفتم آقای هویدا بیچاره کسی که بعدها وزیر کار باشد و بخواهد جواب اینها را از نظر شغلی بدهد برای اینکه این بچه ها که دارند بزرگ میشوند و اینطور با این نرخ رشد ، دارد جمعیت زیاد میشود ، این انفجار آمیز است . میخواهم بگویم که لازم نبود که شما مطالعه " دموگرافیک " بکنید و سالی سه درصد رشد و پنجاه درصد جمعیت پائین تر از ۱۶ سال را روی کاغذ ببینید و وحشت بکنید ، با چشم آدم میدید ، این بچه هائی که دارند میجوشند و میآیند بالا و از رودیوار بالا میروند ، اینها فردا به سن ۱۷ و ۱۸ سال برسند بدون تجربه سیاسی بکجا میرسند . این مسئله تجربه سیاسی را من چندین بارحتسی حضور اعلیحضرت عرض کردم و گفتم قربان علت اینکه ماها سرمان را پائین انداختیم و داریم کار میکنیم اینست که ماها سالهای جنگ را دیده ایم ، ماها در خیابان راه افتادیم و فریاد کشیدیم ، ما با قوای انتظامی در افتادیم ، بعضی از ماها کتک خورده اند و بعضی از ما بزدان رفته اند ، همه این زجرها را کشیده ایم و تجربیات سیاسی پیدا کرده ایم ، یک فوقی هم دیده ایم که مملکت آرام شد و محیط برای کار خوب است . پس همه ما " دیسیپلینسه " داریم کار میکنیم . اما این جوانهائی که حالا در مملکت دارند بزرگ میشوند چگونه خواهند بود؟ (پایان نوار ۲۴)

شروع نوار ۴ ب

این تجربه سیاسی که " ژنرال سیسون " ما پیدا کرد در سالهائی که یک نیمچه دموکراسی در مملکت وجود داشت و دیده بودیم چیزهای مختلف را : تحصن های مختلف جبهه ملی ، داستان مصدق ، قبل از آن زد و خورد با توده ایها ، آدمهائی که میدیدیم که آدمهای " دماگوگ " و وجه المله چه حرفهائی بمردم میزدند که آنها را جلب بکنند ، تمام این چیزها را دیده بودیم و دیده بودیم که عاقبت ندار داین کارها و یک مملکتی مثل مملکت ما در حالت فقر و بدبختی نظم میخواهد و " دیسیپلین " و " استابیلیته " وثبات میخواهد برای اینکه بتواند چیز بکند . برای ما مسئله آرامش وثبات و در نتیجه فرصت برای کار کردن و نوسازی ، مسئله اصلی شده بود ، چرا؟ برای اینکه آن تجربه سیاسی را داشتیم . اما اینهائی که نداشتند و تا چشم باز کرده بودند دیده بودند که خیابانها اسفالت شده و خیابانها ساخته شده و سدها آماده شده و کارخانجات دارند میگردد اینها خوب یک چیز دیگری میخواستند و این طبعاً " یک چنین رفتاری را نمیتوانست موجب بشود . خوب اینها را ما میدیدیم ، یک احساسی در ته دل ما بود و یک ترسی در ته دل

ما بود که چطور میشود و برای ما همه نسبت به آینده یک علامت سؤال گنده مطرح بود. ولی در آن سیستم هم کار میکردیم. این نقصی بود که همه ما داشتیم، هویدا بعنوان یک کسی که پست کلیدی را داشت و پست اصلی را داشت خوب مسئولیتش سنگین تر میشود طبعاً، اما این معنایش این نیست که تمام تقصیرها بگردن هویدا است، هویدا هم تقصیر داشت، ما هم تقصیر داشتیم، تقصیرا و بیشتر بود، تقصیر ما کمتر بود، ولی همه ما مقصر بودیم اگر اسم این مسئله را تقصیر بگذاریم، من اسمش را تقصیر نمیگذارم، من معتقدم که ما یک گروهی بودیم که در یک فلسفه و یک طرز فکری، کار میکردیم. حالا یک گروه دیگسری آمده و میگوید آن طرز کار غلط بوده، خوب آنهم بیاید و کارش را بکند، چرا اشخاص دیگر را میکشد، برای اینکه هیچ بعید نیست که آن موج دیگر از قبیل موج مان باشد. مسئله اینست که "تلرانس" وجود ندارد در یک جامعه بدون تجربه سیاسی و بدون ریشه کار سیاسی و بدون دمکراسی. مسئله اصلی اینست که در جامعه‌ای مثل ایران که توده‌ها یعنی توده‌های پراکنده دور از هم و بدون تجربه سیاسی، بدون سنت کار سیاسی، بدون قابلیت تحمل عقاید مختلف، طبعاً "میکشد به دیکتا توری، برای اینکه الان هم یک دیکتا توری بدتر از آن موقع است و یک حکومت فردی بدتر از آن موقع است خیلی تاریکتر و خیلی بی‌نتیجه‌تر. مسئله اینست که ما میبایست در آن سال‌هایی که قدرت کار را داشتیم و قدرت اقتصادی را داشتیم و وضع اقتضای میکرد این روز را میدیدیم. همه ما تقصیرمان اینست که "ویزیون" ما و دید ما بیشتر از چند سال جلوی پایمان نبود. اگر یک دید بلند مدت تری داشتیم و همه بنویس خودمان، منتهی بعضی‌ها مسئولیتشان بیشتر بود — مثلاً "مسئولیت هویدا بیشتر از بنده و جنا بعالی بود و مسئولیت اعلیحضرت همایونی بیشتر از هویدا بود، لذا همه ما میبایستی که آینده را میدیدیم که جامعه را باید زیرش را ساخت و اگر زیرش ساخته نشده باشد، رویش خیلی راحت بهم میریزد و خراب میشود.

سؤال: یک مسئله که با آن اشاره کردید مسئله ناتوانی هویدا بود در قبال یک سری از موسسات دولتی که تقریباً "خارج از سیرکوئی" عادی دولت اداره میشدند مثل شرکت نفت، ذوب آهن و سایر موسسات از این قبیل، مشکلی که در ایران ایجاد شده بود این بود که دستگاه اداری، با صلاح اعلیحضرت کشش واقعی برای پیشرفت رانداشت. دستگاه اداری سنتی مملکت یعنی وزارتخانه‌ها و سایر دستگاه‌ها، بعد برای جبران این کمبود حرکت اعلیحضرت همیشه بطرف این بود که دستگاه‌های موازی در خارج "سیرکوئی" دولت ایجاد بکنند برای اینکه با آنها امکانات بیشتری بدهند و آزادی عمل بیشتری را برای آنها قائل بشوند و احیاناً "خودشان توجه بکنند که کار آن دستگاه پیش بیفتد و ما شاهد بودیم که این حرکت باعث شده که قسمت اعظم کارهای دولت در خارج از دولت و بدون کنترل دولت تقریباً "عمل میشد. در آن موقع هویدا، بعنوان نخست وزیر البته بیشتر قدرتش روی سیرکوئی صرفاً "دولتی مانده بود، همانطور که اشاره کردید دیگر زیاد در آن "پزیسیونی" نبود که در امور مربوط به سایر موسسات دولتی که خارج از دولت بودند، در آن امور دخالت بکند. با این مقدمه یک چیز دیگر هم عرض بکنم که دیدیم وقتی اوضاع مملکت

به تلخی گرافیدویواش یواش شیرازه های مملکت از هم پاشیده شده ، آنجائی که شکست سیستم مسلم بچشم خورد ، آنجا بود که سیستم اداری مملکت درهم ریخت . یعنی مادام که سیستم اداری مملکت کار میکرد و به رژیم وفادار بود باز میدان بود که مملکت بتواند یکطوری خودش را از این گرداب بیرون بیاورد . وقتیکه سیستم اداری درهم ریخت و اعتماد بهادر دستگاه اداری شروع شد ، دیگر کنترل اوضاع از دست همه کس بیرون آمد . در آن موقع یک مقدار زیادی ناراحتی دردستگاههای دولتی سنتی یا بهتر بگوئیم مشمول قانون استخدام کشوری بود و یک مقدار حساسیت نسبت به سایر دستگاههای دولتی که در خارج دولت بودند و با ضوابط خاص خودشان اداره میشدند بود و این یک کشمکش دردستگاه دولتی ایجاد کرده بود . من معتقدم که یکی از عوامل اساسی گرفتاریهای سیستم در این خلاصه میشد ، حالا زلحاظ سیاسی آن نمیگویم ، اما زلحاظ چرخش کار مملکت ، چطور بود هویدا که این داستان را خیلی خوب میدید و خوب تشخیص میداد و بارها از این موضوع احساس ناراحتی میکرد و اظهار ناراحتی میکرد ، هیچ نوع تلاشی در جهت اینکه این مسئله را بنحوی حل نکند نکرد ، یا اگر کرد چرا به نتیجه نرسید و "آپرسیون" او در قبال این موضوع چه بود ؟

دکتر مجیدی : والله من فکر میکنم که علاوه بر مسائل اداری و مسائل مربوط به نحوه دیدمسئولین به قضیه ، باید از دید اجتماعی و جامعه شناسی به مسئله نگاه کرد . من معتقدم که رضاشاه ایران را مدرنیزه کرد از نظر "آزمینیتسراسیون" و قوانین و نظم های ظاهری ، اما چیزی را که رضاشاه تغییر نداد یا درک نکرد یا خواست تغییر بدهد مسئله شکل جامعه ایرانی بود . بنظر من فئودالیزم هیچوقت در ایران از بین نرفت . فئودالیزم بصورتیکه خاص جامعه ما بوده همیشه وجود داشت . چون فئودالیزم را نباید بمعنای فرنگی آن و جنبه های غربی ما بانه آن نگاه کرد . چون فئودالیزم که در اروپای غربی تعریف شده ، دقیقا "با آنچه که در ایران وجود داشت یا وجود دارد تطبیق نمیکند . ما فئودالیزم خاص جامعه خودمان را داشتیم و این فئودالیزم خاص جامعه خودمان ، بنظر من ادامه داشت . درست است که رضاشاه آن فئودالیزم را که یک ناحیه از مملکت کاملاً" در اختیار خانی بود و یا یک رئیس قبیله بود ، آنرا از بین برد و شبکه اداری را به همه جا توسعه داد و راههای ارتباطی را به همه جا توسعه داد و آن جنبه را از بین برد یا بعضی از آنها را و ادار به قبول حکومت مرکزی کرد و بعضی از آنها را از بین برد و بزرگان انداخت و یا بطور فیزیکی از بین برد ، ولی روحیه فئودالیزم چه در مردم ، که بحساب رعایا بودند و چه در خوانین از بین نرفت . خوانین آنچنانی که در یک جامعه کشاورزی و روستائی وجود داشت بعداً "تبدیل شد به یک خوانینی که در یک جامعه بورژوا و یک جامعه اداری بوجود میآمدند . مثلاً" مرحوم علم تا آخرین روز عمرش همان خان بود ، اگرچه وزیر کشور شده بود ، اگرچه نخست وزیر شده بود ، اگرچه وزیر دربار شده بود ، ولی همان خان بود ، همان رفتار خانی خودش را داشت ، همان ساخت و بریز و پاش خانی و همان قلدری خانی و همان حدود و ثغور فرمانروائی

خودش را داشت و آنرا حفظ کرد. دکتر اقبال خان بود چه بصورت نخست وزیر، چه بصورت رئیس دانشگاه و چه بصورت رئیس شرکت نفت. این طرز فکرها روی دستگاه اداری هم اثر میگذاشت. خود پادشاه شاهنشاهی بود که بر شاه‌های کوچکتر حکومت میکرد. خود شاهنشاهی هم احترام داشت برای حدود و ثغور این خوانینی که زیر دستش کار میکردند و این روحیه موجب میشد که خیلی چیزهایی که از نظر دید "آسیونل"، از نظر دید "منژمنت" و مدیریت مدرن غلط است، برای همه قابل قبول باشد و خیلی هم طبیعی بنظر بیاید، زیرا آنها خیلی ناراحت میشدند اگر کسی به حدود و ثغورشان دخالت میکرد. خوب وقتی که شما این دید و این طرز فکر را روی دستگاه دولتی پیاده میکنید، میبینید که همه سعی میکردند که "پریویلیژ" های خودشانرا حفظ بکنند و این پریویلیژها را نگاهدارند و همه هم به یکدیگر احترام میگذاشتند. مثلاً "درعین حال که امیر عباس هویدا میدانست که مدیریت صحیح معنایش اینست که تصمیم دولت در همه جا اعمال بشود ولی آنجائی که به شرکت نفت ارتباط پیدا میکرد و به حدود و ثغور دکتراقبال ارتباط پیدا میکرد، او میگفت که دکتراقبال بگردد "پاترن" من بود و نایبستی او را ناراحت کرد. آنجائی که بین وزیر دربار و نخست وزیر یک برخوردی پیدا میشد، همان وزیر دربار حدود و ثغور رئیس دولت را محترم میشمرد و هم رئیس دولت حدود و ثغور وزیر دربار را و این "اتیک" که عملاً وجود داشت بین افراد بنظر من ناشی از طرز فکر فئودالیتهاست که ایرانی بود و این موجب میشد که حفظ بشود، یعنی درعین حال که فئودالیسم در تضاد و تعارض بود با سیستم "منژمنت" مدرن و مدیریت صحیح مروزی. اما از نظر اثراتش نگاه بکنیم، مسلماً "بضرر مملکت تمام شد و بضرر مملکت بود و امروز هم بضرر مملکت است. هنوز هم همان سیستم بصورت خیلی وحشی تر الان حکمفرماست و دارد عمل میشود. بنظر من، اینهم بازناسی از همان پایه‌هایی است که وجود ندارد و بوجود نیامد. موقعی این مسائل از بین می‌رود که مردم از مدیران خودشان و از مسئولین مملکتی جواب بخواهند و مسئولین مملکتی جواب بگویند در مقابل مردم. بنده که امروز شهردار یک شهری شدم و با رئیس یک موسسه یا وزیر یک وزارتخانه، باید احساس اینرا بکنم که هر روز باید آماده جوابگوئی ب مردم باشم، هر دستوری که میدهم باید بتوانم در مقابلش از مردم دفاع بکنم و مردم هم باید این حق را داشته باشند که از من سؤال بکنند. این حالت وقتی وجود ندارد، هر کسی تبدیل به یک خان میشود و این چیزی بود که در ایران وجود داشت و دستگاه دولت هیچ‌خودش را مسئول در مقابل مردم نمیدانست. مردم هم خودشان را شریک کارهای دولت نمیدانستند. مشارکتی که همه ما صحبت از آن میکردیم که باید مشارکت وجود داشته باشد تا برنامه‌ها پیشرفت بکند، ما حرفش را میزدیم ولی عملاً که وجود نداشت. هیچوقت مردم این توانائی را نداشتند که از مسئولین سؤال بکنند و مسئولین هم آمادگی جوابگوئی ب مردم را نداشتند و این موقعی بوجود می‌آید که ب مردم فرصت سؤال کردن بدهیم و مردم هم موقعی میتوانند سؤال بکنند که شعور آنرا داشته باشند. گرچه شعور کلمه زیبایی نیست بلکه مردم باید قدرت فنی و قدرت فکری و قدرت سنجش اینرا داشته باشند که از مسئولین بخواهند که درست بکنند. حالا مردم این توانائی را ندارند ولی نتیجه را میخواهند بدون اینکه بدانند چطور باید این نتیجه رسید. آنجائی است که زمینه

کا ملا" برای سوء تفاهم آمده شده است ، از یکطرف بعلت سیستم های " مس مدیسا " و " کومونیکا سیون " و ارتباطاتی که وجود دارد ، بمردم میگوئیم چه باید بخواهید ، اما بمردم نمیگوئیم چگونه باید اینرا بدست بیاورید و در نتیجه از یکطرف انتظار بوجود آورده ایم و از یکطرف هم ناتی برای جوابگوئی .

سؤال: بعد از آنکه آوزگار نخست وزیر شد و هویدا وزیر دربار ، در آن مدت رفتار هویدا و عکس العمل هائی که در قبال مسائل مملکتی میکرد بنظر شما چطور میآمد و در این زمینه چه اطلاعاتی میتوانید بدهید؟

دکتر مجیدی: منظور شما بعد از مدتی است که آوزگار نخست وزیر شده بود ، در این مورد آنچه که من میدیدم ، واقعا " با اید منصفانه بگویم که هویدا برعکس آنچه که بعضی ها تصور میکنند که هویدا در کار آوزگار " ساپوتاژ " میکرد و این تصور است که حتما " آوزگار داشت که هویدا در کار او خوب لای چرخ میگذارد و کارش را چیز میکند ، من اینرا ندیدم در تمام مدت یکسال که آوزگار رسرکار بود و برعکس میدیدم که همه جا در بر خورد با مسئولین و اشخاص و با دوستان و غیره به همه میگفت که با یدیک کاری بکنیم که آوزگار موفق بشود چون اگر آوزگار موفق نشود برای همه ما خیلی بد است ، اما یک چیزی هم در او می دیدم یعنی این حالت که حس میشد چنین فکری را دارد که بگوید: من خلاص شدم از در دسر ، که حتی یا دم هست که یک شب شام در منزلش بودیم در آنجا رتمائش که تازه رفته بود بآنجا ، سرشام رو کرد بمن و گفت مجید راحت شدیم ، دیگر کسی نمیآید از ما سؤال بکند که چرا نان نیست ، کسی نمیآید سؤال بکند که چرا گوشت کم است ، همه تکیه کلامش این بود که بما چه و دیگر بما چه . این حالتی که دیگر بما مربوط نیست را در او من میدیدم و یک حالتی که میگفت من خلاص شدم . طبیعی است که یک آدم خسته بعد از سیزده سال وقتی می بیند که دیگر گرفتار نیست یک مقداری اظهار شعف میکند ، اما این شعف از این جهت نبود که آوزگار در مخصصه و در گرفتاری بود ، بلکه یک اظهار خوشحالی شخصی بود که از درد و غمی رهائی و فراغت پیدا کرده ، این بود که من میدیدم خیلی اظهار خوشحالی میکنند که دیگر مسئول گرفتار آنها نیست ، اما اگر یک کس غریبه میآید که به بیند او چگونه میگوید بما چه ، بما چه ، لابد آن شخص بخودش میگفت که عجب این دشمن است با دولت و خوشحال است از اینکه دولت در مخصصه است . مطلب اینست که چطور به قضا یا نگاه کنیم . اما اینکه در کار آوزگار رکارشکنی بکند ، مطلقا " من ندیدم . حتی میگویم که مواردی بود که کمک میکرد که با آوزگار رسرکار بشود . مثلا " همان تلاشهایی که ما کردیم در جناح پیشرو که یک کمی سروصدا هم راه انداخت . هویدا خیلی مرا تشویق میکرد و می گفت اینکار را بکن . برای اینکه میگفت آوزگار در دبیرکل حزب است و با یدیک پوزیسیون نتری داشته باشد . از آن گذشته شخصا " آدمی نیست که خودش را به در دسر و تلاش و خطر بیندازد و شما یک مقدار خودتان را به خطر بیندازید که موجب کمک با و میشود . این مورد را خود من مشاهده کردم .

سؤال: خارج از رفتار هویدا با آوزگار بعلت اینکه آوزگار در واقع بجای هویدا

آمده بود نخست وزیر شده بود، اگر این جنبه را کنار بگذاریم آیا در آن موقعی که هویدا وزیر دربار بود در وقایع بعثت نزدیکی که با اعلیحضرت داشت و تاثیر آن که می توانست بر تصمیمات یا رفتار اعلیحضرت بگذارد، آیا این امکان برایش بود که تا یک حدی در سیرو واقایع تاثیرگذار باشد و یا اینکه فکر میکنید که در آن موقع هویدانه "فانکشن" این را ایجاد میکرد و نه وضع روحی خودش با آن خستگی که میگوئید بعد از سیزده سال نخست وزیری داشت؟

دکتر مجیدی: واللہ الان که پشت سر را نگاه میکنیم مسلماً "هویدا در آن دوره که وزیر دربار بود نمیتوانست کارهای بکنند که یک مقدار اثر بگذارد روی وضعیت مسلماً" برای اینکه یک آدمی بود که تجربه داشت و شعور سیاسی داشت و اگر یک مقدار یک پوزیسیون جدی تر و قاطع تری میگرفت شاید روی اعلیحضرت اثر میگذاشت و همچنین روی وقایع ولی نمیدانم تا چه حد آنوقت موجب یک برخوردی نمیشد چون هویدا موقعی که وزیر دربار شده بود یک آدم دیگر شاخ شکسته شده بود، دیگر حرفش آن حرمت قبلی را نداشت، نمیدانم تا چه حد اعلیحضرت "ریسپتیو" بود و قبول میکرد دخالت هویدا در امور سیاسی، شاید با او مشورت میکرد، مشورت میکرد بطرایی که به بیند هویدا چه میگوید، اما مشورت بقصد اینکه توصیه او را بکار بندد، فکر نمیکنم که دیگر اعلیحضرت در آن وضعیت بود، لذا هر دو جنبه را میشود قبول کرد، شاید اگر آموزگار نسبت به هویدا بدبینی نداشت چون اصولاً آموزگار شخص خوش بینی نیست و بیشتر با شما که برخورد میکنند جنبه های "نگاتیو" شما را میبینند تا جنبه های "پوزیتیو" شما را، خود من با جمشید آموزگار هم سابقه دوستی داشتم و با برادرهایش خیلی نزدیک تر بودم تا بخود او، خانوادگی با هم ارتباط داشتیم، پدرش دوست خیلی نزدیک پدر من بود، لذا همه عوامل لازم وجود داشت که آموزگار نسبت بمن اعتماد داشته باشد و همکاری من را بخواهد ولی در همه موارد بجز یک مورد یعنی موقعی که حزب رستاخیز تشکیل شد و رهبر جناح پیشرو شد بمن پیشنهاد کرد که بروم در جناح پیشرو و من گفتم که در هیچیک از جناحها نمیروم و تا آخر هم در هیچیک از جناحها بجز یک مدت کوتاهی که هوشنگ انصاری کریز قلبی کرد، در یکی دو جلسه از من خواهش کرد که در غیبت او ادا کرده کنم که ادا کرده کردم و من هیچوقت جزء جناح سازنده نرفتم. در حزب رستاخیز بودم بعثت مقام چون وزیر برنامه بودم، در دفتر سیاسی حزب بودم ولی من در حزب رستاخیز "اکتیو" نبودم، تا اینکه آموزگار که از جناح رفت یک شب بمن گفت که اعلیحضرت گفته اند که شما بیاید بجای من و گفتم با کمال میل و امری است که اطاعت میکنم، یعنی میخواهم بگویم که آنجا هم که بمن پیشنهاد همکاری کرد برای این بود که پوزیسیون خودش در حزب تقویت بشود، نه اینکه به شخص من از نظر همکاری علاقه داشت، در حالیکه اگر آدمهایی مثل من، مثل اصفیاء با آموزگار یک رابطه نزدیکتری داشتیم چون آدمهایی بودیم که از همه بیشتر سنجید داشتیم با یکدیگر و من و اصفیاء خیلی بهم نزدیک بودیم ولی هر دو از آموزگار دور بودیم. اگر آموزگار نسبت به هویدا اعتماد بیشتری داشت، اگر آموزگار نسبت بمن و اصفیاء اعتماد بیشتری داشت و اگر سعی میکرد که

همکاری ما را داشته باشد یک هسته خیلی قویتری را میتوانست در دولت بوجود بیاورد از اشخاصی که دید سالمتری به مسائل دارند و وضع میتوانست بهتر باشد. پس یکمقداری در دوران حکومت هویدا آن همکاری که بین "المان" هائی که با هم سنخیت فکری داشتند و وحدت نظر و دید داشتند، اگر بیشتر دور هم جمع میشدند و با هم همکاری بیشتری داشتند یک هسته خیلی قویتری میتوانستند درست بکنند و روی تصمیمات و روی انتصاها اثر بگذارند. این یک مطلب، و دوم اینکه دوره ای که آموزشگاه نخست وزیر بود و هویدا وزیر دربار بود اگر نسبت به ما اعتماد متقابل بیشتری داشتند و نزدیکی همدیگر را خواستار بودند مسلماً "خیلی وضعیت میتوانست تغییر پیدا کند. جدا بودن اینها از یکدیگر خیلی اثر گذاشت در بی رویگی های بعدی و اثرات نامطلوبی که در سطح مملکت بوجود آمد.

سؤال: در هر صورت آنچه که مربوط به امیر عباس هویدا میشود حتماً "بعدها تاریخ قضاوت خواهد کرد. ولی من میخواهم به بینم که آیا در سالهای آخر مخصوصاً "بعد از این که هویدا از نخست وزیری افتاد آیا خودش نسبت به برنامه کاریش قضاوتی داشت و آیا احساسی که در هویدا بود این بود که یک نقش بزرگی در تمام وقایع ایران داشته است و در جهت اینکه هویدا میدید که این وقایع آخرش کم کم دارد به طرز نا مساعدی میرسد، آیا احساس میکرد که یکمقداری وضع آنروز قبل از انقلاب ایران که متشنت بود تا چه حد اینرا به حساب خودش میتواند بگذارد یا در مغزش چنین فکری بود یا اینکه فکر میکرد که خودش وظیفه خودش را انجام داده و در قبال تاریخ مسئولیت نا جوری نخواهد داشت؟

دکتر مجیدی: من فکر میکنم که سؤال برایش مطرح بود. از ماه شهریور ۵۷ با روی کار آمدن شریف امامی این سؤال برایش مطرح شد که چطور شد اینطور شد و کجا ما تصور کردیم و کجا بود که تقصیر ما بود و کجا بود که تقصیر ما نبود و یکروزی از من خواهش کرد که یک گروهی درست بکنم و بررسی بکنیم که علت این "اکسپلوژین" و این انفجار و علت این وقایع و شورش چه هست. من یک جلسه ای را درست کردم از: رضا قطبی، شاپور راسخ، غلامرضا افخمی، مجید تهرانیان، فکر میکنم اینها بودند و شاید هم احسان نراقی، ولی مطمئن نیستم و شاید هم بود که درست خاطر من نیست، ما این جلسه را درست کردیم و جلسات زیادی داشتیم و تمام جنبه های قضیه را بررسی کردیم و یک گزارشی از آن درآمد که یک توصیه هائی هم بودند نسبت به آینده. البته هنوز بحث این بود که رژیم سلطنت باقی باشد و شاه به نفع ولیعهد کناره برود یا نفع علیاحضرت، که یک مدتی کار را درست داشته باشند، یا شورای سلطنتی و بحث ها در این حد بود و ما یک گزارشی تهیه کردیم که تنظیم شد و حتی یک تجدید نظر هم قبل از اینکه، چون آنقدر وقایع سریع میگذشت که مثلاً "توصیه ای که ما کرده بودیم مثلاً" در آخرش ظرف همان یک هفته ای که این روی کاغذ بیاورد و پلای کپی بشود "دپاسه" شده بود. لذا آخرین نسخه آنرا خود مجیدی تهرانیان که در آن موسسه پژوهشهای ارتباطات که مربوط به سازمان رادیو، تلویزیون

بود، بهر صورت در آن موسسه کارتنکثیر آنرا انجام داد و خود مجید تهرانیان در آن گزارش را سا " یک تغییراتی در آن داد ولی خوب مسئله آن توصیه‌ها زیاد مطرح نیست که آن "نالیز"ی که ما از وضع کردیم مطرح است. این بررسی خیلی بررسی جالبی است و من فکر می‌کنم که شاید از تمام این کتابهایی که در مورد ایران نوشته شده، امریکا آنها نوشته‌اند، مقالاتی که ایرانیها نوشته‌اند هیچکدام به جایی همان چیز کوچکی که ما تهیه کردیم نیست و شجاعت اینرا داشتیم که در آن موقع این حرفها را بزنیم. چون دیگران بعد از این جریان‌ها زدند، ولی ما آن موقع که هنوز وقایع قبل از تکوین بود در شرف شکل گرفتن بود ما آن حرفها را زدیم، آن چیز خوبی است. بهر صورت آن گزارش را بایستی بگیرد و بخوانید چون خیلی گزارش جالبی است. من متأسفانه نسخه‌ای از آنرا ندارم ولی حتماً "مجید تهرانیان دارد و میشود از او گرفت. این گزارش را هویدا از ما خواست که تهیه بکنیم که یک نسخه هم من با ایشان دادم و این نشان میدهد که خودش این سؤال برایش مطرح بود که آیا اشتباهاتی شده و این اشتباهات کجا بوده و بگردیم آن اشتباهات را پیدا بکنیم. پس طبعاً "خودش را یک مقداری مسئول این جریان‌ها میدانسته، اما تا چه حد و در چه سطحی، که اینرا حالا او وجود ندارد که از او سؤال بکنیم ولیکن من میتوانم بگویم که خودش خیلی سؤالات برایش مطرح بود.

سؤال: در این زمینه من یک سؤال دارم که ممکن است جوابی برای آن نداشته باشید ولی هویدا یکی از کسانی بود که تا آن حد که همه شاهد بودند در صحنه نسبت به اعلیحضرت وفادار بود. آیا احساس کردید که در این روزهای آخر در این وفاداری تزلزل پیدا شده بود؟

دکتر مجیدی: در وفاداری نه ولی در اعتقاد بله. برای اینکه روزهای آخر و حتی شاید این مطلب را بگوش اعلیحضرت هم رسانده بودند که چندبار هویدا گفت که متأسفانه ارباب تصمیم نمیتواند بگیرد و تنها کسی که در آنجا تصمیم بگیر هست علیا حضرت است. اینها و او اواخر خیلی دیدانتقادی پیدا کرده بود ولی خوب او هم نمیدانست، از ناخوشی و درجه شدت ناخوشی اعلیحضرت که مطلع نبود.

سؤال: یعنی شما فکر میکنید که هویدا نسبت به مرض اعلیحضرت اطلاعی نداشت؟

دکتر مجیدی: نه، شک داشت، ولی اطلاع نداشت. یعنی همه بعد از انقلاب فهمیدند، حتی نزدیکان اعلیحضرت بعد از انقلاب فهمیدند. بجز چهار، پنج نفر که در جریان بودند که در راس آنها علیا حضرت بود، بقیه اطلاعی نداشتند.

سؤال: در روزهای قبل از توقیف هویدا آیا او را شما میدیدید؟

دکتر مجیدی: بله، هویدا این او اواخر خیلی زیاد پهلوی من می‌آمد، یعنی می‌آمد آنجا یکخورد و صحبت میکرد و در دلدل میکرد و حتی میگفت اینجایک اطاق برای من درست

کنید که من بیشتر اوقات را بی‌آیتم در همین بنیاد شهیا نوفرچ بگذرانم. خیلی می‌آمد و خیلی صحبت می‌کردیم و خیلی وضع را آنالیز می‌کرد و اقدامات نخست وزیرانی که سرکار بودند یعنی بیشتر هم اقدامات شریف اما می چون زمان از هاری مدت زیادنی آزاد نبود سه، چهار روز بود که او را گرفتند. چرا میدیدمش من بعداً "هم که در زندان بود از داخل زندان تقریباً" یک شب در میان تلفن میزد و با من صحبت می‌کرد. حتی خبر رفتن اعلیحضرت را او بمن داد. چون من هیچ اطلاع نداشتم که اعلیحضرت دارند می‌روند با وجودیکه در آخرین شرفیابی من در حضور علیا حضرت بودم، ولی هویدا بمن اطلاع داده بود که تا چهار، پنج روز دیگر اعلیحضرت می‌روند و علیا حضرت مطلبی نگفتند. خود من مطرح کردم که شنیدم تشریف می‌برید؟ فرمودند بله، یعنی می‌خواهم بگویم که در زندان هم از وقایع مطلع بود و در زندان هفته‌ای یک مرتبه تیمسار مقدم میرفت و او را میدید و با او تبادل نظر می‌کرد و او را در جریان می‌گذاشت و مطلع بود از هر چه داشت اتفاق می‌افتاد خبر داشت تا آن هفته آخر که خود من هم با زداشت شدم و مرا گرفتند، تمام اطلاعات یعنی دقیق ترین اطلاعات را هویدا در زندان بمن میداد و این نشان می‌دهد که در جریان بود و مقدم او را مطلع نگاه می‌داشت.

سؤال: هویدا امر با زداشت شدن خودش را قبول کرده بود یا با این امر مخالف است داشت؟

دکتر مجیدی: نه، مسلماً "قبول نکرده بود منتهی...."

سؤال: از لحاظ شخصی منظور من نیست، از لحاظ اصول مملکتی؟

دکتر مجیدی: که یعنی استحقاق این را داشت؟

سؤال: نه، که اصلاً آن عمل در آن موقع از لحاظ سیاسی صحیح بود یا نه؟

دکتر مجیدی: نه مسلماً، می‌گفت و معتقد بود که کار غلطی دارند می‌کنند. طبیعی بود برای اینکه او را "خودش را خادم میدانست و اگر هم رفت به زندان با آن حالت گشاده روئی رفت بخاطر این بود که خودش هم می‌گفت که فرمانده ام بمن دستور داده، و امر فرماندهم را اطاعت می‌کنم. واقعا "با گشاده روئی رفت به زندان، ولی اگر این اعتقاد را نداشت مسلماً "خیلی ناراحت میشد و طبیعتاً" این عمل را عمل صحیحی نمی‌دانست و بخاطر مصالح مملکت قبول کرده بود، یعنی بخاطر مملکت تن در داده بود و قبول کرده بود ولی اعتقاد نداشت که این کار صحیحی است. یعنی فقط جنبه "دیسپلین" برایش مطرح بود.

سؤال: چیزهای مختلفی درباره این داستان گفته شده از جمله بعضی ها ادعا کردند که اعلیحضرت به هویدا این امکان را داده بودند که از مملکت خارج بشود، یا بعداً "احیاناً" این امکان را دادند که با خودش برود بیرون. بعضی ها این را انکار

میکنند. شما در این زمینه چیزی شنیدید یا از خود هویدا اطلاعی در این زمینه دارید؟

دکتر مجیدی: من حالا بطور دقیق نمیتوانم بگویم ولی از مجموع صحبت‌هایی که در زندان با من میکرد، چنین چیزی وجود نداشت. یعنی استنباط شخصی من از مجموع تماس‌ها و صحبت‌هایی که در زندان بطور تلفنی با من میکرد و تماس‌هایی که داشتم این مفهوم از آن بیرون در نمی‌آمد. یعنی میخواهم بگویم که اعلیحضرت هم که نمیدانستند به چنین جا‌ئی میرسند، اعلیحضرت فکر میکردند پادشاه مملکت هستند و یک مدتی برای اینکه افسار عمومی ساکت بشود، یک چند نفری برون‌دبه زندان و بعداً "هم‌خودشان بیرون می‌آورند، برای اینکه منصور روحانی بمن گفت موقعی که من در زندان دیدمش گفت که بعداً زاینکه مرا گرفتند، بعداً دو سه روز، یکی از این افسران سطح بالا که حالا دم نیست که بود مقدم بود، یا رحیمی بود یا شخص دیگری یا ویسی بوده یا رحیمی لاریجانی، بهر صورت یک افسر ارشد بوده که آمد به زندان و از قول اعلیحضرت بمن گفت که اعلیحضرت فرموده‌اند که ناراحت نباشید، از نظر مصلحت کار است فعلاً" و به محض اینکه یک قدری آرامش حاصل بشود آزاد خواهد شد و اینها همه آنجا بیچاره‌ها نشسته بودند با این امید که فعلاً مصلحت اینطور حکم کرده، و خود بنده هم این یک هفته که آنجا بودم تا همان شب انقلاب، فکر میکردم که خوب فعلاً" همانطوریکه یکروز قرار بوده فلان پست را داشته باشم و فلان کار را بکنیم و با دیسیپلین آنکارا میکردیم، حالا هم مدتی با بدچوب اینکارا بخوریم و خیلی هم خوب است که برای خاطر مملکت چند صبا حی هم در زندان باشم، بالاخره اعلیحضرت هستند و حقایق را میداند و میداند چه شخصی خدمت کرده و که نکرده و همه روی این طرز فکر بودند، هویدا هم روی این طرز فکر بود.

سوال: هویدا روز ۲۲ بهمن از قرار معلوم در موقعی یا موضعی قرار گرفته بوده که میتواند نسته‌فرا رکند، آنچه که گفته شده، من که اطلاع ندارم که حتماً "صحیح است یا نه، اینست که خودش تلفن کرده و گفته که من اینجا هستم و خودش را تسلیم کرده، آیا رایج با این مسئله و در این زمینه اطلاعی دارید و اگر اینکارا کرده چطوراً اینرا توجیه میکنید، یعنی "موتیویشن" اصلی هویدا در ماندن در زندان و در دست انقلابیون چه بوده؟

دکتر مجیدی: آنچه که من اطلاع دارم اینست که روز کذائی بعداً زاینکه هویدا مطلع میشود که همه چیز از هم پاشیده شده، چون خودش زود متوجه شده بود و همانطور که گفتم در تماس با سپهبد مقدم بود و میدانست چه میشود و چه میگذرد، آنروز و شاید هم یکمقداری گول این مسئله را خورده بود، برای اینکه خودمقدم هم بیچاره گول خورده، خودمقدم هم به حساب خودش سازش کرده بوده با انقلابیون، یعنی انقلابیون گولش زده بودند. الان که آدم جریان‌ها را میخواهد و از تماس‌ها مطلع میشود معلوم میشود که خمینی به همه قول اینرا داده بوده که کشت و کشتار نمیکند و خونریزی نمیکند. به ژیسکا ر دستن قول داده بوده، به نماینده "استیت دیپارتمنت" قول داده بوده و اگر هم خودش نداده بوده، آقای دکتر ابراهیم یزدی به همه اطمینان داده بوده که نه خیر ما "مدره" عمل خواهیم کرد، به همه اینها، این چیزا کرده بودند که ما میرویم و حکومت را در

دست میگیریم و فلان و خود خمینی می رود در قم می نشیند ، بقیه هم کارها انجام می شود و آب از آب تکان نمی خورد ، تعهدات را هم محترم میدانند ، ولی هیچکس نمیدانست که اینها اینطور قسی القلب و اینطور "اکستر میست" و به حساب "ماکسیما لیست" هستند لذا خوب حتما "مقدم هم فکر کرده که کمک کند که بختیاری برود و اینها بیایند سرکار و مملکت نظم پیدا کند و آرا بشود و طبعاً " چون با هویدا در تماس بوده ، حتماً " این روحیه را به هویدا هم منتقل کرده که شما یک مدت در زندان هستید و یک محاکمه هم برایتان درست میکنند و شما هم میآئید و دفاع میکنید و قضیه تمام میشود و می رود ، لذا این روحیه را بنظر من در هویدا بوجد آورده بود مقدم که نگران جانتان نباشید و اینها "مدره" عمل خواهند کرد ، هویدا هم آنروز صبح تلفن میکند به جابری انصاری وزیر سابق آبادانی و مسکن که من آمده ام و به دارپوش فروهر که جابری انصاری پسردانی یا پسر عمه دارپوش فروهر میشود ، یک رابطه اینطوری با هم دارند و بهر صورت نزدیک است با دارپوش فروهر و تماس هم آنروزها داشتند با یکدیگر و میدیدند و تماس تلفنی داشتند ، جابری انصاری تلفن میکند به دارپوش فروهر که آقای هویدا میگوید که من اینجا هستم و کمیته بیآیید و من تسلیم آن میشوم ، او هم ترتیب میدهد چون جزء همین انقلابیون بود ، لذا ترتیب کار را میدهد و از طرف کمیته میروند ، از آنطرف دخترخاله هویدا ، فرشته انشاء می رود پهلوی دکتر منوچهر شاهقلی و سپس منوچهر شاهقلی و پسرش الکساندر یا الکس و فرشته با یک جیب لندروور که پشت جیب پسر شاهقلی بوده میروند به شیآن آنجائی که یک موقعی کلوب ساواک بوده و هماهنگاً هم هویدا را توقیف کرده بودند ، میروند آنجا و موقعی آنجا میرسند عصر بوده و از تمام خطرات رد میشوند ، از خیابانها که همه جا هم با ریکارت داشته و سنگربندی بوده رد میشوند و میروند از راه و بیراهه خودشان را میرسانند به هویدا — در موقعی میرسند به عمارت هویدا که گاردهای هویدا ، دوتا گاردها ، یکی از آنها هفت تیرش را گذاشته بوده برای هویدا و گفته بوده که ما رفتیم و شما هم بروید و این هم ۷ تیر که از خودتان دفاع کنید ، ولی اینجا نمانید . آنها میروند و هویدا تنها آنجا بوده و منتظر آمدن ما مورین کمیته بوده و اینها هم با جیب خودشان را میرسانند به هویدا و مسی گویند آقای سوارشویید برویم . هویدا میگوید نه ، من تلفن کرده ام که بیایند عقب من و من خودم را تسلیم میکنم . هرچه اینها اصرار میکنند او گوش نمیدهد و من فکر میکنم که با این علت هویدا خودش را تسلیم کرده که فکر میکرد که اینها اینطور قسوت نخواهند کرد و خوب یک محاکمه درست میکنند و این فرصت را خواهد داشت که در محاکمه نه تنها از خودش دفاع کند ، بلکه از همه همکارانش که در زندان بودند مدافع آنها هم باشد و در نتیجه یک مقداری جلوی "اگزارا سیونها" را بگیرد ، شاید بتواند از "کیس" یا پرونده تمام دستگاہ برای این چند سال دفاع کند و خودش را در یک نقش تاریخی میدیده که در این هیچ تردیدی نیست ، یک مقداری این در نقش تاریخی دیدن خودش موجب شد و یک مقدار هم زودبا و ریهاش که اصولاً "آدم زودبا وری بود . همانطور که گفتم هویدا هیچوقت هیچکس را بطور کامل نشناخت که چطور آدمهایی بودند چون خیلی بظاہر قضاوت میکرد و در نتیجه این خوش باوریش ، بنظر من ، موجب از بین رفتن خودش هم شد .

سؤال: من یک سؤال دیگر هم را جع به هویدا دارم و یک کمی به عقب برمیگردم؟

دکتر مجیدی: من اینرا هم اینجا بگویم چون این خوش با وری به حساب معنای دیگری هم داره که ساده لوحی است ولی او اینطور نبود، خوش با وری هویدا روی خوش طینت— و خوش قلبی او بود. واقعا " آدمها را دوست داشت و دلش میخواست که به همه کمک بکند. لذا هر کسی که شانس داشت که یک کاری را بکند با و این شانس را میداد و خوش با وری او را بمعنای خوب با ید گرفت.

سؤال: یک مسئله که در هویدا بود و با وقایع بعدی می بینیم که احیانا " ممکن است این مسئله مفهوم میدادته در آن زمان، این مسئله تا یک حد زیادی غریبه بودنش نسبت به یک سری از عوامل اجتماعی عمیق سنتی ایران بود. یعنی هویدا یک چهره مدرن داشت و در فرنگ بزرگ شده بود و در فرنگ تحصیل کرده بود و در فرنگ با رآمده بود و بیشتر اکتسابات و تجربیاتش را جع به فرنگ بوده مثل اغلب ماها، در هر صورت ولی بعنوان یک نفر نخست وزیر در طی سالهای متمادی، آیا این نوع فرما سیون کلی مانع از این نمیشد که یک مقداری مسائل عمقی ترا اجتماع را با آن طریقی که بعدا " بروز کرد و مسا دیدیم که آنروزها خود ما هم شک نمیبردیم، آیا هویدا یک مقداری نقص در دیدن "انالیز" کردن و درک این مطالب داشت یا نه، بعنوان نخست وزیر؟

دکتر مجیدی: حتما، حتما " برای اینکه من خوب یاد هستم که با هویدا رفتیم کاشان و جزء جاهائی که با هم دیگر رفتیم دیدن بکنیم، سال مثلا " ۱۳۵۴ یا ۵۵ بود و بیشتر سال ۵۵، رفتیم به کاشان و جزء جاهائی که رفتیم خانه معلم بود، در خانه معلم، رئیس آموزش و پرورش نطقی کرد در اجمع به فعالیتها و این حرفها، مسئولین آموزش و پرورش بودند و دبیران و آموزگاران کاشان، جمعیت تقریبا " دویست یا سیصد نفری در حیاط خانه معلم جمع بودند. زنها تمام چادرشان بود و هویدا خیلی با آنها صحبت کرد که خانم جان چرا شما اینطور، شاید مثلا " یکی دونه فرشان چادر نماز نداشتند و روسری داشتند ولی خیلی از آنها بودند که چادر نماز سرشان بود یا چادر سیاه داشتند، که با آنها گفت چرا چادر سرتان میکنند؟ آنموقع برای من هم خیلی عادی بود، من هم مثلا " ممکن بود می گفتم با پر خاش که بردارید چادرتان را. در جلساتی که ما داشتیم، در آن کمیته اجتماعی خودمان در دولت که من مسئولش بودم من خیلی اصرار داشتم که مسئله حجاب داشتن در دانشگاهها و مراکز آموزش علمی، باید جلویش را گرفت و حتی با خشونت باید جلویش را گرفت. با آن طرز فکر که ما در زمان رضاشاه بزرگ شده بودیم و کشف حجاب را دیده بودیم و این حرفها، برای من هم عادی بود که هویدا اظهار ناراضی بکنند و عدم رضایت بکنند از اینکه معلم مملکت و دبیر مملکت با چادر نماز بیاید جلوی نخست وزیر و چارقد سرش کرده باشد. ولی الان میفهمم که این یک چیز طبیعی آنها بوده و این محیط کاشان که یک محیط آخوندی و مذهبی است، اینها نه جرات میکنند که بدون چادر بیایند در کوچه و خیابان، نه اینکه تعلیمات مذهبی به آنها اجازه میدهد. خوب این

موردی است برای دید غریبی داشتن ، میگویم اینکه ما غافل بودیم و در محیط خودمان زندگی میکردیم و رابطه ما با پائین قطع بود و کافی نبود ، اینست دیگه . خود من معتقد بودم که با بستی جلوی چادر نماز و روسری سرکردن و این حرفها را گرفت . از جمله چیزهایی که در این مسافرت کاشان بر خورد کردم که خیلی واقعا " برای من تعجب آور بود این بود که در یک جلسه هستیم که تمام مسئولین شهرو مسئولین اداری و مردم و بازار و اطاق اصناف و اطاق بازرگانی و اینها جمع بودند در این جمع مردم سه تقاضا داشتند از نخست وزیر مملکت ، یکی این بود که برق کاشان بهتر بشود که پخش ل ها کار کند . دوم اینکه آب کاشان شور بود و شوری آب گرفته بشود که مریض کرده بود آنها را و سوم هم اینکه یک قبرستان میخواستند ، شما فکر بکنید یک شهری مثل کاشان که صنعتی شده بود و آنهمه کارخانه داشت و بیمارستان داشت و خیابانهایش آسفالت داشت ، معهذات تقاضای مردم آن شهر اینها بوده است .

خیلی متشکرم